سلیمان لایق

مختصری درباره قبایل پشتون

اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان

مرکز علوم اجتماعی

۱۳۶۵

- مختصری دربارهٔ قبایل پشتون

- تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

- محل چاپ: مانوتایپ، مطبعهٔ دولتی

- ناشر : اکادمی علوم ج . د . ا

- سال : ۱۳۶۵

مختصری در بارهٔ قبایل پشتون

دانشمندان و استادان محترم !

مادرین صحبت مختصر تلاش خواهیم ورزید تادرمورد برخی از خصوصیات قبایل پشتون و واکنش آنهادربرابر انقلاب ثور و همچنین دربارهٔ سیاست حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان دربرابر قبایل توضیحاتی ارائه نماییم .

قبل ازهمه لازم میدانیم تا بصورت مختصر و بادرنظر داشت معاییر و ضوابط علمی بربرخی ازواحدهای اجتماعی جوامع اولی بشری روشنی اندازیم و شناخت خویش راازقبیله،طایفه و خیل عمیقتر سازیم.

قبیله یکی ازتیپ های وحدت انسانهاو سازمان اجتماعی جامعه ماقبل طبقاتیست. ازمشخصات عمدهٔ قبیله ـ موجودیت روابط خونی و خویشاوندی میان اعضای آن میباشد. قبیله به فریتریها Phratry (طوایف برادر) وکمونهای خانوادگی مبتنی برشجره نسبی (خیلها) تقسیم میشود . فریتری (برادری)

مرحله یی بین کمون خانواده گی مبتنی بر شجرهٔ نسبی(خیل) و قبیله است. (۱) ازچندخیل، فریتری (طایفه) به وجود میاید . ولی در بسیاری ازموارداین مرحلهٔوسطی یعنی طایفه وجودندارد و ازوحدت دوخیل و یا بیشتر ازآنقبیلهٔ معینی تشکل میپذیرد.«ولی ما میبینیم که حجرهٔاساسی اجتماعی عبارت از کمون خانواده گی مبتنی بر شجرهٔنسبی (خیل) است. و این امر یست ضروری و امتناع ناپذیر .زیر االین به کلی طبیعیست که ازسیستم خیلها، فریتریها(طوایف) و قبایل بهوجودمیایند . همهٔاین سه گروپ بیانگر مراحل مختلف خویشاوندی خونیست. ضمناً هر یک ازآنهافرو رفته در حصار خوداند و خود امور خویش را رهبری نموده ، ولی درعین زمان مکمل همدیگر میباشند . وظایفی که آنها به پیش میبرندو مجموع امور اجتماعی انسانها راکه درسرحلهٔابتدایی بربریت قرار دارند، در بر میگیرند» .(۲)

ازمشخصات عمدهٔ مرحلهٔ ابتدائی بربریت درجریان تکامل واحدهای اجتماعی شان هماناقادر شدن انسانها به ساختن ظروف گلی و آموختن هنر کلالی میباشد. (۳)

ازعلایم ممیزهٔدیگر قبیله - موجودیت سرزمین قبیلوی ،وحدت معین اقتصادی افرادقبیله، زبان واحد قبیلوی (یا دیالکت)، شعور خودی قبیلوی، نام مشخص

---

(۱)- ک. مارکس و ف .انگلس، کلیات آثار ، طبع دوم، جلد ۲۱، ص ص ۹۰-۹۲.

(۲)- ک. مارکس و ف. انگلس، کلیات آثار ، جلد ۲۱ ، ص ۹۷.

(۳)- ک. مارکس و ف . انگلس ، کلیات آثار ، جلد ۲۱ ، ص ۳۰.

و همچنین در نظام پیشرفتهٔ خیلها ادارهٔخودی قبیلوی بر اساس شورای قبیلوی وسوجودیت رؤسای ملکی و نظامی قبیله‌اند . دربرخی ازمردمان بقایای مناسبات قبیلوی درفرماسیونهای برده‌گی، فیودالی و حتی مراحل اولی سرمایه‌داری به موجودیت خویش ادامه میدهند (۱).

قبایل پشتون سرحدات افغانستان از قبایل داخلی و قبایل به اصطلاح سرحد آزادتشکل اند . امروز وقتی که ماسرحد آزاد، ایجنسیها ویابه اصطلاح امپریالیستهای انگلیسی نومادلیند(Nomad Land)ویا«یاغستان» میگوییم، این همه به مفهوم قبایلیست که آن طرف خط جعلی ونام نهاد « دیورند »زنده‌گی میکنند.

تعدادمجموعی پشتونها، درماورأ سرحد «دیورند» و همهٔ خاک پاکستان درسال ۱۹٦۱ به تقریباً ٦ / ٦ملیون میرسید، که ازآنجمله ۱۹ / ۱ملیون آن را پشتونهای سرحد آزاد تشکیل میدادند . (۲) مجموع تعداد نفوس کمربند قبایلی آن طرف مرز « دیورند » درسال ۱۹٦۱ درحدود ۳ ملیون و ۳۷۳هزارو ۹۰۰ تن بود. (۳)

---

(۱)ـ فرهنگ دایرة المعارف فلسفی، مسکو: ۱۹۸۳ ،ص ص ۲۹۸-۲۹۹.

(۲)ـ ت. د.جباروف، ولایت سرحدی شمال غرب پاکستان، مسکو ۱۹۷۷ ، ص ص. ۵۰ ۵۲.

(۳)ـ یو.و.گنکوفسکی، مساله ملی ،جنبشهای ملی درپاکستان، مسکو: ۱۹٦۷ ،ص٦.

مطابق به راپور سازمان سرشماری نفوس پاکستان، رشد متوسط نفوس مناطق پشتون نشین پاکستان سالانه ۳٫۱۳ درصد و تعداد مجموعی پشتون های آن طرف سرحد «دیورند» در سال ۱۹۸۱ به بیشتر از ۱۳ ملیون رسید که ازآنجمله ۲ ملیون و ۱۷۵ هزار نفر آنرا پشتونهای سرحد آزاد تشکیل میداد. (۱)

قبایل سرحدی، به شمول قبایل کوچی و ساکن در کشور ما با قبایل سرحد آزاد جمعاً در حدود ۶ ملیون و ۵۰۰ هزار نفوس را تشکیل میدهند. چون در کشور ما هنوز سرشماری کامل نفوس بالخصوص سرشماری نفوس قبایل سرحدی افغانستان به صورت علمی و دقیق صورت نگرفته است، لذا احصائیه ها تخمینی اند و ما یقین داریم که دانشمندان محترم در این باره سختگیر نخواهند بود.

باید یادآور شد که محتوای اجتماعی و اقتصادی نظام خیلها، طوایف و قبایل کشور ما و قبایل سرحد آزاد در سیر تاریخ دستخوش تحولات زیادی گردیدند. بدین معنی که سازمان قبیلوی پشتونها تحت امواج تاثیرات نظامهای طبقاتی مردمان همجوار داخل افغانستان و کشورهای همسایه قرار گرفته و این امر مانع رشد طبیعی آنها شده است. اسناد تاریخی مؤید آنند که کمونهای خانواده گی مبتنی بر شجرهٔ نسبی (خیلها)، طوایف (فرتریها) و قبایل پشتون به صورت تدریجی به طرف نظام برده گی گام برمیداشت. چنانکه پدیدآمدن برده گان خانه گی در خانواده های سرشناس قبایلی دلیل روشن سخن ماست ولی تاثیرات اقتصادی، کلتوری و

1) Cencos Bulletin No: 1, Housing and population censuses of Pakistan 1980—1981. Islamabad, 1981, PP. 1—4.

تجاوزارت نظامی همسایه گان، امکان چنین رشد تدریجی وطبیعی آنها را ازبین برد.

تاحملهٔ مغلولها درسالهای ١٢٢٠ قرن ١٣ برافغانستان و هند،درقبایل پشتون مناسبات اجتماعی ـ اقتصادی جامعهٔ اولیهٔقبیلوی مسلط بود. بنا برین درجامعهٔ قبایلی، مالکیت خصوصی، طبقات واستثمارفرد ازفرد وجود نداشت.

روند فروپاشی نظام اولیهٔ قبیلوی درپشتونها، زمان طولانی راا حتوا نمود. زیرا شیوهٔ تولید فیودالی به آهسته گی رشد مینمود. خانواده های هرخیل ـ که شکل اولی آن دستخوش تغییرات معینی گردیده بود، هرطایفه و یا تپیله قطعات کوچك زمین رادراختیارداشتند ودرآن بهزراعت ومالداری میپرداختند و هرکس مزد ورزمین خود بود. ولی زمین و مواشی هرخانواده عمدتاًبخشی ازمالکیت اجتماعیهرخیل،طایفهو یاقبیله را تشکیل میداد.وسایل تولید نیزباوسایل تولید دورانآخیرکمون اولیه، آن دورانی کهخانوادهٔ انفرادی(Mono Gamy) وکمونهای خانوادهگی دورانپدرشاهی ازخصوصیات آن است ،مطابقت داشت. (١)

تابه قرن ١٨ میلادی قبایل پشتون درنتیجهٔ ازدیاد نفوس وقلتآب،علوفه وچراگاه بهیك سلسله مهاجرتها دست زدندو ددرمناطق جدیدیسکنیگزیدند.

---

١ ـ درمورد خانواده انفرادی (Mono Gamy) که درپروسهٔ تکامل بعد ازخانوادهٔ جوره ییبهوجود میاید،مراجعه شود به:ك.مارکس وف. انگلس، کلیات آثار، جلد ٢١، ص ٦٢.

پشتونها در مناطق جدید باخلقهای دیگر همسایهٔ خویش وارد مناسبات نزدیکی شدند. تأثیر متقابل مناسبات اقتصادی و کلتوری ویک عده عوامل دیگر که درینجا مجال بررسی عمیق آنها میسر نیست، باعث تغییرات معینی در فرماسیون اقتصادی-اجتماعی پشتونها گردید ودربطن جامعه اولیهٔ قبیلوی زمینه رشد مناسبات فیودالی رابه جای نظام برده گی مهیا گردانید. واما بقایای نظام اولیهٔ قبیلوی خاصتاً مؤسسات روبنایی آن، دراکثریت قبایل پشتون تا امروز حفظ شده اند. ازآن جمله سنن، عنعنات شوراهای موسفیدان، علماور وحانیون وشورای نظامی میباشند، که درمیان پشتونها به نام جرگه ها یاد میشود و اداره ونظم خودگردانی قبایل رابه وجود میاورند.

قبایل دارای فکتور سخت جان خونی وخویشاوندی بوده، دارای رسوم، سنن، اداب، رواجها، روحیات وفرهنگ مخصوص بخود هستند. هر قبیله حتی تاسطح طایفه درسرزوبوم معین زنده گی میکنند، یعنی حدبندیهاو سرزهای مناطق بود وباش بین قبایل مشخص ومعین میباشد.

مذهب ازلحاظ بعضی جهات، بهویژه درمعاملات واحکام حقوقی تابع عنعنات قبایل وتاحدودی تحت تأثیر عنعنه قبیلهٔ مشخص قرارگرفته است. بااینهم مؤسسه روحانیت ازرول برجسته وعمیقتری درقبایل برخوردارمیباشد.
مادرینجا دو اصطلاح به کاربردیم: مذهب وروحانیت.

درنبشته هائی که ازطرف روشنفکران حزبی و دولتی، نویسنده گان، علما و دانشمندان، پس از پیروزی انقلاب ثور رجامهٔ چاپ دربر کرده اند،ای بسا کلمهٔ روحانیت درغیر محل خودش به کار رفته است. قبل ازانقلاب ثور درزبان نوسازی و معیاری متداول خود، اصطلاحی به‌نام مشایخ و علما داشتیم. مشایخ به‌معنای روحانیون، یعنی جماعت صوفیه، یا کسانی که‌یك کیش و طریقهٔ تزکیهٔ‌نفس‌را تعقیب میکنندوا صول ومقررات‌معین وسنن‌واداب متعارف و مکتبهای مختلف خود را دارند.

اصطلاح روحانیت (۱)درزبان و ادب‌زمان انقلاب ثور (مصطلاحات حزب دموکراتیک‌خلق افغانستان) به‌مفهوم‌مشیخت(۲) به کار رفته‌است.واصطلاح روحانی بجای‌شیخ و عالم امور دینی‌به کارگرفته شده است. وقتی ذکري ازروحانیون میشود، افاده علما و مشایخ مستعمل درزبان و ادب کهن دری را میرساند. قبل ازانقلاب ثور، هیچگاهی درزبان معیاری دری افغانستان که قلمرو وسیع فرهنگ و زنده‌گی مردم مارا درشهرها و مراکزمدنیت احتوا

(۱) ـ ازکلمه‌روح اللهی‌گرفته‌شده است، که‌به‌معنای روان خدایی و عیسوی میباشد. (فرهنگ فارسی، دکتورمعین، صفحهٔ ۱۰۵۹، بخش دوم، جلد چهارم)
ـ روحانی بررهبران و دانشمندان عیسوی اطلاق میگردد.

(۲) ـ شیخ بودن، مرشددینی بودن، شیخ الشیوخ، یعنی رئیس همهٔ‌مشایخ، مرشد کلی (فرهنگ فارسی، دکتورمعین، صفحهٔ ۱۸۰، بخش دوم، جلد چهارم)

کرده است، به کاربرد اصطلاح روحانیت به جای اصطلاح علماو مشایخ معمول نبوده است. حدس میزنم که اصطلاح روحانیت را بدین معنی نخست روشنفکران (جدیدخیالان) به کاربرده باشند و ازطریق ایران به کشور ما وارد و خانه‌گی‌شده باشد و اصطلاحهای عربی‌اسلامی «علما و مشایخ» که درجریان تاریخ مغلق شده بود، جای خودرا به روحانیون (مصطلح جدید) داده‌باشد. باید افزود . چنانکه درزبان تحریر و زبان گفتاری مردم افغانستان مروج بوده و هست، کلمه های علما ومشایخ مدلولهای جداگانه یی دارند :

علما متخصصین حرفوی امور دینی را گویند ، که مدرسان امور دینی وا مامان را نیز دربرمیگیرد و اما اصطلاح مشایخ که جمع الجمع شیخ است، بر مرشدان و مسند نشینان طریقه های اربعهٔ صوفیه : نقشبندیه، قادریه، چشتیه وسهروردیه اطلاق میگردد، که هرطریقه اداب ومقامات خاص خود رادارند وخارج است ازبحث امروزی ما . ولی چنانکه گفته‌آمد، امورو اداب مذهبی درقبایل تاحدود معینی تابع قالبهای ناشکن عنعنات قبایلی و شرایط خشن تاریخی جامعهٔ قبایلی میباشد . اما مؤسسه روحانیت بنابر خصوصیت انعطافی و امکان توجیهات گوناگون از رویدادهای فردی ، اجتماعی و طبیعی درمحدودهٔ آن رول مؤثر تر و وسیعتر را در قبایل بازی میکند . میدان ارشاد مشیخت که‌درزمان انقلاب ازآن به‌نام روحانیت یاد میکنند، درقبایل ازآنجهت‌گسترده تر و گرمتر است که درین میدان میتوان با « شیفته‌گی و آشفته‌گی ، حیرت و وصلت ، جذب وفنا وبیتابی‌عرفانی » پاازچوکات و موازین مکلفیت های شرعی وسنن متداول دینی برون نهاد و ازسنگ ملامت شرعی

نیز درامان ماند. در تاریخ سلوك عرفانی چنین مثالهایی زیادند که مشایخ سلف در احوال وجد و جذب صوفیانه اصول شریعت محمدی را که بر ظواهر فرمانروایی دارند و به گفتهٔ مولانای بزرگوار:

برون را ننگریم و قال را — نه درون را و حال را (۱)

شکستانده اند. سرنوشت منصورحلاج و دعوای خدایی(۲) او از همین سوار داست.

خواجه عبدالله انصار گفت:

«الهی اگر ابلیس ادم را بد آموزی کرد - گندم او را کی روزی کرد» (۳).

صوفی مجذوب بر آنچه در کارگاه خدایی رفته بود، اعتراض میکرد و گاهی عبادات دینی را که بنده ماسور به انجام آنها میباشد، به باد انتقاد میگرفت و برای این انتقاد زبان خاص صوفیانه و عرفانی پیدا میکرد. چنانکه خواجه عبدالله انصار گفت:

«نماز تهجد کار پیرزنان است — حج کردن تماشای جهان است

نان دادن کار مردانست — دل به دست ار که کار مردان است» (۴)

---

۱ - ما برون را ننگریم و قال را — ما درون را بنگریم و حال را

۲ - اناالحق، انانی که به داستان پر از شور و جذبه های عارفانهٔ منصور حلاج دلچسپی دارند، به تذکرة الاولیای شیخ فریدالدین عطار مراجعه نمایند.

۳ - مناجات خواجه عبدالله انصاری، تهران، دوستداران کتاب، ص ۴.

۴ - ایضاً، ص ۱۷.

در جای دیگر گوید :

« اگر بر هوا پری مگسی باشی   اگر بر آب روی خسی باشی

دل به دست ارتا کسی باشی » . (۱)

صاحبان سلوک از لحاظ مذهبی بسیار متراتی نبودند ، با اتخاذ شیوه‌ها وطریقه‌های ویژه یی میخواستند انسان را به صفای درونی و باطنی برسانند . در قبایل افغانستان، که هنوز همان عنعنات معین و مشخص خود را حفظ کرده اند ، مذهب تا حدود بسیاری تابع عنعنات مردم شده است . موارد زیادی وجود دارد که جای نصوص و احکام دینی را کودها و مقررات و قوانین عنعنوی قبایلی پر میکند . مثلاً تعامل مجازات در موارد جنایی تابع کودهای حقوقی قبایل میباشد که از زمانهای گذشته باقی مانده، و به نام (نرخ ـ تیره وغیره) یاد میشود و در برابر هر جرمی مجازاتی را تعیین کرده است . در این موارد حدود شرعی کنار گذاشته میشود و جای آن را مقررات و کودهایی که از طرف قبایل وجود دارد ، میگیرد و حتی احکام صریح قرآنی در بعضی موارد نقض شده و جای آن را عنعنه پر کرده است. چنانکه مساله تصرف بیوه را میتوان گواه گرفت.

در پشتونها ، زنی که به بیوه گی میرسد، جزو مال و ملک خانواده شوهر

---

(۱) ـ نهصدمین سال وفات خواجه عبدالله انصاری هروی ، کابل ، ۱۳۴۱، ص ۱۴ و یا همان بیت معروف :

دل بدست آور که حج اکبر است   از هزاران کعبه یک دل بهتر است

است و او حق انتخاب شوهر دوم را بدانگونه که در احکام شرعی اسلامی بیان شده است ، دارا نمیباشد .

در قرآن گفته شده : « ولا ترث النساء کرهاء » یعنی زنان را به زور به میراث نگیرید . ولی در قبایل چنین نیست. اگر بیوهٔ یك خانواده توسط شخص دیگری نکاح میشود ، درین صورت آن شخص به حیث یك مجرم که حقوق میراث خور آن را تلف کرده است، مورد مجازات معین قرار میگیرد. لیکن اندازه و حدود این مجازات در قبایل مختلف فرق میکند .

سلاح در قبایل وسیلهٔ دفاع حتمی شخصی بوده و تقریباً اکثر قبایل و تمام افراد آنها که دسترسی به خریداری و تهیهٔ سلاح دارند ، مسلح میباشند. همهٔ قبایل با قدرت دولت مرکزی مخالفت نشان میدهند . و بنا بر همان ساختمان مشخص اجتماعی ـ اقتصادی خود ، طرفدار آزادی قبایلی ـ که در اینجا به خود گردانی قبایلی هم از آن تعبیر شده ـ میباشند . حکومت مرکزی را در منطقهٔ خود منافی آزادی و خود مختاری خود میدانند . بنابرین در طول تاریخ باقدرت مرکزی مخالفت نشان داده اند .

دربسیاری از کتابها ورساله ها نوشته شده است که قبایل درمناطق مربوط به خویش به دشواری برای موسسات فرهنگی امکان فعالیت رامیسر میسازند . مابا این نظریات توافق کامل نداریم، شاید منظور نویسنده گان آن مطالب این باشد که به باسیستم متشکل مکاتب وسوادخوانی و فراگیری جمعی فرهنگ مخالفت

نشان میدهند. ولی قبایل مطابق به شرایط مادی و محیطی و درچوکات مناسبات قبیلوی خویش دارای فرهنگ مشخص به خود هستند.

ازسال ۱۹۱۹ به اینطرف مناسبات غیر معنوی خورده تجاری در زندگی قبایل وارد گردید. (منظور ما از قبایل - قبایل سرحدی و قبایل آزاد میباشد)(۱) که با مراکز تولیدی تجارتی، فرهنگی و مراکز کار رابطه ایجاد کرده اند. این پروسه افق هاذوب شدن تدریجی نظام قبایلی را نشان میدهد. اما از لحاظ بعد زمانی این جریان به کندی طی طریق مینماید. زیرا این پروسه مربوط به ایجاد مراکز تولیدی در خود قبایل و جلب آنان به مراکز تولیدی خارج از مناطق قبایلی، چه در ایالات پشتونهای آن طرف سرحد و چه در جمهوری دموکراتیک افغانستان میباشد. یعنی پروسهٔ ذوب شدن مناسبات قبایلی تحت فشار تحولات اجتماعی جهان معاصر و کنونی که به سرعت با انکشاف تخنیک و رشد اقتصاد به گوشه های عقبماندهٔ زمین نفوذ میکند، خیلی بطی است و این مسأله طبیعی است زیرا بدون وجود یک تولید بزرگ و تغییر انقلابی مناسبات اجتماعی، نمیشود امید کرد که به صورت خود به خودی و آنهم با سرعت، این روابط بسیار دیر پای و جابه جا شدهٔ قبایلی، ذوب شوند. رفیق لینین گفته بود که :

«... تولید بزرگ به مثابهٔ کوره یی ست که اقوام و قبایل در آن ذوب میشوند و ملت از آن به وجود میاید ...».

طبعاً اشارهٔ رفیق و. ای لینین به ایجاد سیستم سرمایه داری صنعتی است.

۱- قبایل سرحدی: قبایل این طرف خط جعلی «دیورند» و قبایل آزاد آن طرف خط جعلی « دیورند » .

از سال ۱۹۱۹ به این طرف در اثر انکشاف علم و تخنیک در کشور های مجاور و منطقه و پدید آمدن تغییرات در پایه های مادی زنده گی و روابط اجتماعی قبایل، ساختار قبایلی پشتونهای سرحدی دچار دگرگونی شده است. روابط ذات البینی قبایل تغییر کرده است. مزدبگیران قبایلی به کشورهای خلیج عربی، تأسیسات صنعتی سند و پنجاب پاکستان و هندوستان راه یافته اند. مشاغل کارگری، مزدوری روی بازار و مزدوری در مزارع را فرا گرفته اند و نیز گونه یی از تجارت کوچک و رباخواری را پیشه کرده اند. زیرا دیگر اینجا امپراتوران و فاتحان وجود نداشتند که قبایل در لشکر آنان به شغل سربازی و تسخیر مناطق سپرداختند و یا در وقت عبور لشکر به هندوستان از آنها باج و حق العبور میگرفتند.

طبق احصائیه های ارائه شده، تنها در شهر کراچی پاکستان بیش از یکنیم ملیون قبایلی در فابریکه ها کار میکنند و زحمت میکشند(۱). در خلیج عربی حدود صدهزار اهالی قبایل به کارهای تسوانفرسا مصروفند(۲). افراد قبایلی به ایران، عربستان سعودی، لیبیا، اروپای غربی، اضلاع متحدۀ امریکا، کانادا، استرلیا و غیره جهت کاریابی و زحمت کشی کشانیده شده اند. آمیزش وسیع قبایل با مردمان کشورهای متذکره موجب پدیدار شدن پندارها و مناسبات جدید در سرزمین قبایلی گردیده است.

عده یی از استثمارگران قبایلی با کمپنیهای ساختمانی مناطق پتر و دالر عربی

(۱)- احصائیه رسمی دولت پاکستان در ۱۹۸۲.

(۲)- احصائیه ها بر بنیاد تخمین تعیین گردیده است.

که در جستجوی مزدورهای ارزان قیمت میباشند ، پرو تو کولهای سپردن مزدوران ارزان قیمت را در مقابل تکس ، عقد میکنند و کارگران با مزدنازل را از مناطق قبایلی به خلیج انتقال میدهند. عده یی هم، لشکر سازمان یافته یی را تحت دسیپلین و تضمین عام و تام خود قرار میدهند و در مقابل مزد سماهوار، لشکر مزدوران را در برابر اجرت تعهدشده در اختیار کمپنیهای استثمارگر خلیج به کار میاندازند و کلکتیف کارگران مزدور را به حیث وسیلهٔ درآمد و اسدار بهره کشی در اختیار خود میگیرند. چنین بهره کشان حیثیت قوماندانان این کلکتیفها را میداشته باشند. در پهلوی این تیپ بهره کشان یک قشر دیگری از بهره کشان از میان آدمکشان و دزدان حرفوی به وجود آمده است که افراد خوش باور و ساده دل زحمتکشان آواره را اباحینه و توطئه از جمعیت مردم منزوی میسازند، تهدید و تعجیز میکنند و بعد بر خرکاران(۱) بفروش میرسانند. خرکاران به این مزدورها غذای بخور و نمیر میدهند. به آنان اجوره نمیپردازند و مانند بردگان با ایشان رفتار میکنند. این مزدوران گروگان شده در مناطق دور افتادهٔ سند و جا های دیگر ذغال سنگ میکشند. خشت تهیه میکنند و یا کار های شاقهٔ دیگر را انجام میدهند و درصورتی که از ساحهٔ کار شاقه فرار کنند، مثل بردگان قرون وسطایی با خشونت و وحشت

---

۱ - این اصطلاح در مورد اجاره داران استخراج معادن ذغال سنگ و ساختمان به خاطری به کار برده شده ، که از خرها به حیث وسایل انتقالاتی استفاده میکنند و معادل خرکار زحمتکش نمیباشد .

تعقیب و کشته میشوند . همچنین در بخشی از قبایل، خصوصاً در قبایل افریدی و شینوار خیبر ایجنسی سرمایه دارانی عرض وجود کرده‌اند که در سیستم نظامیگر و سرمایه‌داری بزرگتر پاکستان سهیم میباشند . این امر سبب شده است که عده‌یی از کاپیتالیستهای بروکرات پاکستان به خاطر حفظ فرآورده‌های چور شده و غارت شدهٔ سردم متوسط ایشان به منطق قبایلی نفوذ نمایند و عده‌یی از رهبران قبایلی را که انسانهائی هستند رزمنده و سلحشور و توانایی تقبل مسوولیت را هم دارند، باخود شریک کرده به نظام سرمایه‌داری پاکستان پیوند دهند. لذا عده‌یی از افراد و اشخاص این قبایل حالا به ماسرمایه داری پاکستان چه در اسورتر انسپورتی و چه در سرمایه‌گذاریهای عمرانی و تجاری سهیم شده اند . یعنی در قبیله عقب مانده‌یی که هنوز بقایای مناسبات قبیلوی (مربوط کمون اولیه) زنده است و از نگاه اقتصادی مناسبات فیودالی در آن رشد نموده، آخرین مرحله رشد تاریخی یعنی نظام مبتنی بر استثمار سرمایه‌داری هم نمونه های خود را به وجود آورده است . همهٔ این مسایل برای بررسی و پژوهش جنبهٔ گوناگون زنده‌گی و کار و پیکار قبایل به صورت علمی و دقیق، بسیار دلچسپ و ضروری میباشد.

ما از دانشمندان خود خواهش میکنیم تا به این نقاط توجه بفرمایند و با استفاده از امکانات موجود این پدیده‌های زندهٔ نوظهور را در قبایل مطالعه کنند. زیرا باورمندیم که ژرفنگری گسترده در این مسایل برای تعیین سیاست درست در برخورد با قبایل، حزب دموکراتیک خلق افغانستان و جنبش انقلابی ثور را کمک خواهد کرد .

یکی از ویژه گیهای عمده قبایل عبارت از تعدد لهجه‌ها

میباشد، که متناسب باتعدد شاخه ها، خیلها جلوه مینماید . تعداد خیلهای قبایل تا سطوح طوایف تقریباً به یك هزار و هفت صدو چهل و چهار تخمین شده است. درقبایل سرحدی افغانستان در حدود یك صد قبیلهٔ قابل شناخت و مطالعه تشخیص شده است . دانشمندان ما میتوانند تجارب جهانی را درمورد مطالعهٔ قبایل جمع آوری کنند و با استفاده از تحقیقات و دانش جهانی، قبایل پشتون را مورد بررسی و پژوهش همه جانبه و علمی قرار دهند.

مطالعهٔ قبایل از لحاظ ساحهٔ زنده گی، از لحاظ وضع جیو پولتیك و از لحاظ مرحلهٔ تاریخی زنده گی یکی از وظایف عمدهٔ علم معاصر کشور ما است . مثلاً شما ببینید، سنگل یك قبیله است و در همین قبیله به نام جانی سنگل وسوسی سنگل شاخه های فرعی دیگر وجود دارد .

در سوسی سنگل مثلاً « خجوړی » ، «وړدړی»، «میر ال خیل»و «یبی» وجود دارند. این شاخه ها به شاخه های کوچکتر دیگر هم تقسیم شده اند. پس آنها را چگونه باید ارزیابی کرد ؟ آیا فرتری (طایفه) اند؟ از ین پایینتر قبایل به شاخه های دیگر هم تقسیم میشوند که این مراحل تشکیلات قبایلی هنوز مورد مطالعهٔ دقیق قرار نگرفته اند.

ما در فکر این هستیم که اگر قبایل را از خیل به طایفه و از طایفه به قبیله ببریم، این تقسیمات و این کلاسیفکیشن نیاز ما را در تصنیف قبایل و در افادهٔ درست نها از لحاظ تشکیلات درونی مرفوع نمیسازد .زیرا اسروز مقولهٔ خیل باسفهوم اولی آن به مثابه کمون خانواده گی مبتنی بر شجرهٔ نسبی فرق

پیدا کرده است ونظام قبیلوی دستخوش تغییرات چشمگیری شده است .
به این لحاظ یکبار دیگر ازجامعه شناسان و مردم شناسان ، ازدانشمندان تاریخ وسایرینی که درین عرصه مصروف هستند ، خواهش میکنم تا کار دانشمندان را درمورد سایر قبایل جهان درنظر گرفته ، برای قبایل پشتون یك تصنیف دقیق وعمیق را پی ریزی نمایند .

دربعضی جاها فدراسیون قبایل دیده میشود . مثلاً بدانسان که گفتیم، اگر« یبی ها»«وخجوری ها»و« وردری ها»و «میر ال خیلها»ی منگل رادرنظربگیریم، بدین باور میرسیم که منگل خود درین صورت نامی برای یك فدراسیون قبایلی میشود . دربعضی درجات حتی کانفدراسیونهای قبایلی جلب توجه میکنند.چنانکه همهٔ منگل باهمهٔ جدران وباهمهٔ شاخه های آن به«تورگوند» و«سپین گوند»تقسیم میشوند. این« سپین گوند» و« تورگوند» ومنطق تشکل آن درطی تاریخ باید مورد مطالعه قرارگیرد ویاقبایل غلجایی وقبایل درانی رادرنظر بگیریم. فکر میکنیم اینها همفدراسیونهای بزرگی ازقبایل هستند . مثلاً وقتی که تمام این قبایل را مطالعه کنیم،به سه شاخه یاسه کانفدراسیون بزرگ منتهی میشوند. غلجی، درانی و کرلانی .بعضی ازقبایل شناسان افغانی علاوه به این تصانیف ،تصانیف دیگری را هم درمورد بخش بندی قبایل پیش کرده اند. بررسیهای که تا امروزدر مورد تقسیمات قبایلی وتصنیف بندی آنها صورت گرفته و کاری که درین عرصه شده است، بسیار مغشوش و بسیار گوناگون بوده ،هر کس به شیوه خود و به ذوق خود تصنیفی را برای بخشبندی قبایل درنظر گرفته است. بایددقیقاً این قبایل و تقسیمات آنهارا معرفی و تفسیر کرد .

قوانین دیر پا و سخت جان در حفظ مناسبات اجتماعی قبایل عمل میکنند، که ناشی از قانون نمای توازن دیالکتیکی این مناسبات اجتماعی بازیر بنای آن میبا شد.

این قوانین را به نام نرخها - خلی - و تیره یاد میکنند، که مفهوم مجموعه یی از کودهای حقوقی را میرسانند. امور تعیین نرخها یعنی قانونگذاری قبایلی و تطبیق آن، توسط موسفیدان مجرب و قبول شده اعمال میشود. موسفیدان در واقعیت امر قضات قبایل اند. در میان قبایل ارگان قانونگذاری باارگان تطبیق کننده قانون، یعنی قوهٔ قضائیه و قوهٔ مقننه - مؤسسهٔ واحد میباشد. یعنی موسفیدانی که قضاوت میکنند، قانونگذار هم هستند. ولی در تشکیلات پیشرفتهٔ دولتی در جهان و درجامعهٔ ما این ارگانها از هم فرق دارند.

قوانین قبایلی ازنگاه تعداد زیاد اند. هیچ موردی وجود ندارد که قبایل برای آن مقرره و یاقانونی نداشته باشند. ولی این مقررات و قوانین هیچ وقت تسوید نشده و در حافظهٔ همان کسانی که آنها را به اصطلاح نرخگذار (نرخی) میگویند و ما میتوانیم قاضی قبایلی مسمی اش کنیم، محفوظ مانده. از سینه و دماغ نسلها به سینه و دماغ نسلهای مابعد چون امواج از یک مرحله به مرحلهٔ دیگر انتقال کرده، قرنها و سالها مطابق به مناسبات درونی قبایلی ثابت مانده و یاد ر اثر شرایط تغییراتی در آن رونما گردیده است.

مناطق زیست قبایل غالباً مناطق صعب العبور میباشند، و قبایل هم در همان مناطق که از دسترس جهان گشایان به دور بوده، زنده‌گی اختیار کرده اند و شاید همین انزوا و دشواری مداخله در مناطق قبایلی یکی از عوامل باشد که

این قبایل توانسته اند به‌موجودیت خود و حفظ مؤسسات و بنایی خویش ادامه دهند.

قبایل‌دارای عنعنات مشخص میباشند، که به‌توضیح برخی ازآنها میپردازیم :

بدل : به مفهوم انتقامگیری و جبران‌ذلت واهانتی است که به‌افراد قبیله یابه یك فرد قبیله وارد گردد.

ننواتی : یعنی عذرخواهی، وقتی که کسی مرتکب جرم میشود، به‌خاطر عذرخواهی مجرم علیه به یك سلسله مراسمی میپردازد :

به‌خانهٔ طرف مقابل گوسفند میبرد. موسفیدان‌وگاهی زنان واطفال راباخود میبرد. این‌امر نیزازخود مقررات مشخص دارد. گوسفندرا دردروازهٔاو میکشند و یامثلاً چادرهای خانمهای آن‌خانه‌را گره میزنند. این به نام ننگ آوردن‌است، به نام پناه آوردن است، به‌نام عفو خواستن است و درقبایل مختلف مفاهیم مختلف را افاده میکند.

ننگ‌وناموس : این مساله بیشتربه‌زنان خانواده هاو قبایل تعلق میگیرد.

خونخواهی: درحالات مختلف‌ازهم فرق میکند. مثلا اگر جرمی درداخل قبیله صورت گیرد، افراداخل قبیله‌طرف معاملةقرارمیگیرند،

ولی اگر از یک قبیله به قبیله دیگری اهانت صورت میگیرد، در آن صورت تمامی قبیلهٔ اهانت‌شده از طرف مقابل خواستگار تلافی حیثیت و ابرو میشود. و حتی گاه گاهی اینطور میشود که قبیلهٔ (الف) از قبیلهٔ (ب) کسی را میکشد و بعد آقبیلهٔ (ب) هر یك از افراد قبیلهٔ (الف) را که به دستش برسد، میکشد. بدون آنکه شخص قصاص شاه قاتل باشد و یا نباشد و بدون آنکه ازین جرم اطلاع داشته باشد و یا نداشته باشد . همهٔ حالات درمقررات نرخها معین میباشند .

تور: به‌معنای اتهام است. کسی، کسی‌را متهم میسازد، این حالت هم یك‌سلسله مقررات‌معین ومشخص‌دارد که‌مطابق به‌آن‌مشکل مذکور حل و فصل میگردد .

تربور: کلمه‌ییست به معنای عموزاده . لیکن در زبان و ادب قبایلی مفهوم وسیعتر را میرساند. کسانی که‌قبیله را درك نکنند، بر ایشان مشکل است تربور را بفهمند . در جاهای دیگرتربور فقط به‌معنای بچهٔ کاکا استعمال میشود ولی درمفهوم وسیع قبایلی تمام همردیفان خونی تربور گفته میشوند . تربور افادهٔ بسیار همه جا نبه دارد . تربور یعنی کسی که سیال است و باوی سوازنه شرف وحیثیت‌میشود . تربور کسی که به‌آن رقابت

میشو د . تر بو ر کسی که در بر ابر هر که سر خم‌شو د ،در بر ابر
ا و سر خم نمیشو د . همچنین تر بو ر نز د یکتر ین خو نخو اه
یك فردو هر فر د قبیله‌است.

تو ره : قو انینی در لشکر کشی‌هم‌و جو د دار د که در قبایل دامنه های
کوه سلیمان‌به نام «تو ره » مسمی‌است . در قبیله همه‌کسان تابع
جمع و و ظایف‌جمعی هستند .وقتیکه‌برحریم‌قبیله‌یی‌ا ز‌طرف قبیلهٔ‌دیگر
تجاو ز‌صو ر ت میگیر د ، در آن و قت اعلام خا صی در ین قبایل
میشو د . در بعضی قبایل دهل «ډو ل» بز ر گی ر ا به صداسیاو رند
و باسیلو دی خا صی اعلان خطر میکنند . معنای‌سیلودی‌آنست که
حادثه‌یی‌ر خ داده،و ضرو ر ت‌به‌لشکر کشی‌است.هرفرد‌بالغ‌سلاح‌خود
ر ا میگیر د،به‌محل‌د هل خو د ر ا میر سا ند . آ نها یی که ا ز‌جمع
شدن و اجر اء و ظا یف سر کشی میکنند،مطا بق نر خ (مقر ر ات)
قبیله مو ر د مجاز ا ت معین‌قر ار میگیر ند. د رصو ر ت تکر ارشا ید
از‌حما یت قبیله محر و م شو ند، یا مو ر د تشد ید مجا ز ات قر ا ر
گیرند.منزل‌شان‌سوختانده‌شودویاازحریم قبیله رانده‌شوند.

تیره‌یا کانی: به‌معنای‌تصمیم‌جر گه برای متارکه میا ن دو شخص‌و یادوجانب
متخاصم‌میباشد .
د رتیره(سنگ گذاری) تعیین میگردد که طر فین مخاصمت ا ز‌فلان
تار یخ تافلان‌تاریخ تر ک‌مقابله ومقاتله نمایند.

میراث: یک اصطلاح حقوقی قبایلی است که در مورد میراث، نرخ (مقرره) قبایل را میرساند. میراث حق تملک اخلاف از اسلاف را چه در معیار فردی و چه در معیار جمعی احتوا میکند. در نرخ قبایل زنان و اطفال نیز جز وارثیه شناخته میشوند. حق ولایت زنان بیوه به خانواده شوهر تعلق میگیرد. در گذشته های نه چندان دور در بعضی از قبایل گاهی چنان واقع میشد که افراد ثروتمند بدون سلاتړ (بی پشتیبان) مورد هجوم غیر مترقبهٔ وارث نیرومند و صاحب پشتیبان قرار میگرفتند، به قتل میرسیدند. چون قاتل یا قاتلان، مطابق نرخ قبیله، وارث و خونخواه قانونی مقتول استند، حق تملک و تصاحب دارایی و مایملک مقتول را به دست میاوردند و از مجازات قتل مصؤن میماندند. یعنی تمام دارایی منقول و غیرمنقول مقتول به تصرف قانونی قاتل یا قاتلان درمیامد. این تعامل در بعضی قبایل محدود و مروج بوده، خشن ترین وزشت ترین بخش عنعنوی حقوقی قبایلی بوده است. این عمل را «ستمه» میخواندند. در ستمه علی الاکثر تمام فرزندان مردانهٔ خانواده که طبق نرخ قبیله مستحق ارثیهٔ مقتول بودند، نیز کشته میشدند. قاتل که مطابق نرخ قبیله وارث مقتول نیز میباشد، بالاستحقاق صاحب تمام دارایی، اختیاردار و مسوول تصفیهٔ تمام معاملات باقیمانده قبلی و جانشین وی میگردد. این عنعنه عام نیست و در قبایل درانی و غلجایی مروج نمیباشد.

بدرگه : قبایل ، ادمهای بیگانه و نا شناخته را درسر زمینهای خود مورد باز پرس و تعقیب قرار میدهند . اشخاص غریبه که مجبور به عبور ازسر زمین قبایل میگردند ، به خاطر تسهیل باز پرس و رهایی از تعقیب و عواقب ازاردهندهٔ آن به این قبایل مراجعه میکنند. و باتوضیح هویت و غرض مسافرت خود طالب بدرگه از قبیله میگردند.

بدرگه تعدادی از افرادقبیله را گویند که مسافر یا مسافرین - را تحت قیمومیت خویش همراهی نموده ، انسان و اسأمون ومصؤن ازسر زمینهای مربوط به قبیله‌خود عبور میدهند. تعداد افراد بدرگه به‌استثنای حالات فوق العاده دوو یاسه نفر میباشد . و حق الاجرتی از غریبه ها میستانند.

خوری: درقبایل کرلانی مهمانان روستا های قبایلی- مهمان جمع روستا شناخته‌میشود. تمام‌خانواده های روستادر اعاشه و اباته مهمان مسوولیت‌مساو یانه‌دارند. آن‌سهم‌مواد غذایی که ازجانب‌خانوادهٔ واحدقبایلی جهت‌اباتهٔ‌مهمان‌مشترک روستا پرداخته میشود، به‌نام‌خوری یادمیگردد.

اگر یکی‌ازخانواده های قبیله‌بنا بر اسباب و عللی و یابه خاطر جستجوی کاروفعالیتی موقتاً روستای خود راترک کند ،

قبل از ترک، مامور به پرداخت سهم خود برای مهمانان مشترک روستا یعنی (خوری) میباشد. غیابت خانواده موجب اسقاط تکالیف و وجایب وی دربرابر قبیله نمیگردد. تمام حقوق و وجایب آن محفوظ میماند.

خلو یشتی: تشکل امنیتی قبیلوی میباشد، که هنگام بروز جنگها و اوضاع اضطراری ایجاد میگردد. درچنین اوضاع قبایل ازمیان خود از ۷ الی ۴۰ نفر را به نامهای میر انتخاب میکنند. میر ها ازمیان خود به‌نام ستر میر (میر بزرگ) قوماندان خود را انتخاب میکنند. ستر میر چند تنی ازمیر ها را به‌عنوان معاونان و متباقی را به حیث اربکیها میگمارد و وظایف تطبیق دسیپلین و مقررات مجوزه و تأسین نظم و امنیت را به دوش ایشان میگذارد.

خلو یشتی گاهی درشرایط عادی نیز ایجاد میگردد و وظایف خدمات اجتماعی ازقبیل حفاظت جنگل، ترصد دارایی مشترک قبیله و وظایف دیگر را اجرا میکند. چنین عنعنه هنوزدر حوالی قبایل ارگون زنده ومروج است

همسایه: کلمهٔ همسایه دری معادل (گاونډی) پشتو میباشد. لیکن همسایه درزبان پشتو که ریشهٔ لغوی دری دارد، به معنای پناهنده قبول شده است. گاهی شخص یا اشخاص مورد فشار زور آوران وستمگران قرار میگیرند، یا خود

مرتکب جرم وجنایتی میگردند و یاد را ثر فقر شدید نمیتوانند در دیار و قریهٔ پدری به‌زنده گی عادی خویش ادامه دهند، لاجرم راه دیار دیگر درپیش میگیرند و تحت سایه‌و حمایهٔ قبیلهٔ دیگر خود را قرار میدهند. این را میگویند همسایه، یعنی پناهنده . همسایه‌گان درقبایل دارای حقوق، وجایب و منزلت خاص میگردند. خون همسایه مانند خون افراد قبیله مصؤن و محفوظ است . قبیله ازجان و مال وی مانند سایر افراد قبیلهٔ خود دفاع میکند، و همسایه‌گان نیزمتقابلاً تمام‌قوانین و مقررات‌قبیله‌را بر خود تطبیق مینمایندودر دفاع ازقبیله همچون افرادآن‌قبیله‌مساویانه‌سهیم‌میگردند.

برمته : ضمانت نقدی و مالی را گویند . در بعضی‌قبایل‌بجای کلمهٔ برمته کلمهٔ مچلگه به‌عین‌معنی‌مستعمل‌است.وقتی‌دو طرف متنازع یعنی دو شخص یادوقبیله تنازع ودعوایی را به‌جرگهٔ مشران (بزرگان) قبایل رویت دهند، درصورتی که‌جرگه‌ازقناعت طرفین‌بر فیصلهٔ خود اطمینان نداشته باشد ازطرفین طالب ضمانت پولی و مالی میشود. وجوه‌و اموالی که طرفین تنازع نزد شخص بااعتبار قبیله به‌تضمین میگذارد ،به نام برمته (گروگان مالی)یاد میشود . اگر طرفین به‌فیصله‌جرگه درمنازعهٔ خود قناعت کنند، وجوه برمته به‌ایشان مسترد میگردد. درغیرآن ازجانب مشران به‌نفع قبیله مصادره میشود .درپکتیا غالباً سلاح را به برمته میگذارند.

نرخهای دیگری نیز از قبیل سلاتر، لنگی، روغه ، ناغه ،حجره،پور، چیغه و غیره در روابط اجتماعی قبایل وجود دارد ، که تفصیل آن از حدود حوصلهٔ این بیانیه بیرون است .

نرخها به اعتبار سطح رشد قبایل گوناگون که درمجاورت دولتها و درروابطه های مختلف با مللو تأثیرپذیری ازایشان قرارداشتند ،تفاوت پیدا کرده ، همگونی خودرا ازدست داده اند . اکثریت قبایل بنابرعواسل تاریخی جهانی وارد مرحلهٔ فیودالیزم و حتی سرمایه داری شده‌اند . این نمونه‌های انکشاف یافته درافغانستان و نیز در ایالت شمال غرب امپراتوری هند بریتانوی (پښتونستان) که هنگام تقسیم هندوستان به پاکستان الحاق کرده اند ،به فراوانی دیده میشوند . ازینرو وقتی ما راجع به قبایل صحبت میکنیم آن جوامع قبایلی را درنظر میگیریم که نه تنها نام قبیله را دارا میباشند،بلکه مناسبات اجتماعی قبایلی یعنی مالکیت اشتراکی و خونی و معیارهای حقوقی مربوط به این مناسبات را که مهر کمون اولیه بر ناصیه دارند، نیز حفظ کرده‌اند.

پشتونها از لحاظ رشد اجتماعی درسه مرحلهٔ جداگانه قرار دارند:

۱- مرحلهٔ فیودالی باحفظ بقایای نیرومند نظام اولیهٔ قبیلوی خاصتاً و سساتِ روبنایی آن.

۲ - مرحلهٔ ابتدایی سرمایه‌داری باگسترش تولید خرده کالایی.

۳ - مرحلهٔ سرمایه داری، که‌مناسبات اجتماعی‌سرمایه‌داران‌وکارگران صنعتی را احتوا میکند.

پشتونها به ارتباط مراحل رشدخود درمناطق جداگانهٔ جغرافیایی‌واقع‌شده‌اند. پشتونهای علیا (بر پښتانه)وپشتونهای سفلی (لر پښتانه) باحفظ بقایای نیرومند نظام فیودالی به‌مراحل اولی رشد سرمایه داری ارتقأ نموده وحتی تاحدودی مناسبات سرمایه‌داری‌بزرگ وصنعتی درآنهاپدید آمده‌است اما قبایل‌آزاد و سرحدی که‌میان پشتونهای علیاوپشتونهای سفلی موقعیت‌دارند، تااین زمان‌عمدتاً درمرحلهٔ فیودالی‌قراردارندو بقایای‌نیرومند نظام‌اولیهٔ‌قبیلوی‌خاصتاً‌مناسبات‌روبنایی آن‌درآنهاحفظ گردیده‌است.

باید به این موضوع هم اشاره‌یی بنماییم که اخیراً دو اصطلاح درمورد قبایل پشتون به کاربرده میشود:

۱ - قبایل سرحدی، یعنی آن‌بخشی‌ازقبایل که‌درشمال‌وغرب‌خط نامنهاد «د یورند» تحت حاکمیت جمهوری دموکراتیک افغانستان زنده‌گی میکنند.

۲ - قبایل آزاد، یعنی آن‌قبایلی که‌باخط نامنهادوجعلی «دیورند»از پیکر افغانستان‌جداشده، به‌حیث‌قبایل آزادبدون‌انقیادبه هیچ کشوری از طریق جرگه های‌سران قبایل‌ادارهٔ‌میگردند.

در حقیقت هر دو اصطلاح (قبایل سرحدی ـ قبایل آزاد) بر جامعه واحد قبایل پشتون دلالت میکند. موقعیت حساس ـ جیو پولتیک و مطامع ازمندانهٔ استعمار بریتانوی که اکنون در وجود وارث آن امپریالیزم ایالات متحدهٔ امریکا ادامه مییابد، موجوب شده است تا به خاطر تشخیص مناطق نفوذ استعمار و امپریالیزم چنین اعلام و نامهایی مستعمل و مروج شود.

انگلیسها به بخش جداشدهٔ قبایل از پیکر افغانستان نامهای گوناگون ومستکره داده اند همچون یاغستان (علاقهٔ غیر) وغیره.

استعمارگران انگلیس به خاطر ایجاد تجزیه و تفرقهٔ بیشتر، قبایل آزاد را به واحد های ارتباطی جداگانه به نام پولیتیکل ایجنسی ها تقسیم نمودند و به هریکی ازین ایجنسیها یک نمایندهٔ سیاسی بریتانوی به نام پولیتیکل ایجنت، که حیثیت فرستادهٔ سیاسی (سفیر) را داشت، فرستادند. ایجنسیها نام خودرا ازپولیتیکل ایجنتها گرفته اند. اکنون تعداد ایجنسی ها به هفت واحد رسیده اند. همه میدانند که در عهد امیرعبدالرحمن خان سال ۱۸۹۳ م خط «دیورند» برمردم افغانستان تحمیل شد. امیری که از لحاظ قانونی هیچ نوع صلاحیت برای امضای چنین سندی نداشت، بافرستادهٔ بریتانوی سر دیورند معاهده ننگینی به نام «دیورند» راامضا کرد و بخشی از قبایل وطنپرست و شجاع افغانستان را که بعداً به نامهای مختلف و ازجمله قبایل آزاد یادشدند، از پیکر مادر وطن جدا کرد.

خط «دیورند» بر بخشی از کوههای قبایل نشین افغانستان کشیده شد. به این معنی که از نشیبهای کوه‌ها به طرف شرق که آبریزه اش بسوی دریای اباسین و دریای سند سرازیر میشود، از قلمرو افغانستان جدا گردید و آن بخشها یی که ابریزه‌اش به طرف غرب به‌وادی ننگرهار، پکتیا، کنر وغیره سرازیر میشود، کماکان درقلمرو «اسیر کابل» باقی ماند.

سرزمین ایجنسیهای هفتگانهٔ فوق که تقریباً درحدود ۲ ملیون و ۱۷۵ هزار سکنه‌دارد، جمعاً به‌نام قبایل آزاد نامیده‌میشود و اماقبایل سرحدی که‌درحدود سه ملیون سکنه را دارا میباشد، اتباع افغانستان بوده، درسرحدات شرقی، جنوب شرقی و جنوبی افغانستان سکونت داشته وباقبایل آزاد مشارکتهای خونی‌دارند.

ازمیان ملت پشتون این دو بخش، یعنی قبایل آزاد و سرحدی تاحدودی روابط اجتماعی قبیله یی را به‌حیث بازمانده‌گان جامعهٔ اولیهٔ اشتراکی درخود حفظ کرده اند.

انگلیسها میخواستندبا تسخیر قبایل پشتون وسرزمین کوهستانی ایشان به پالیسی پیشروی (فارورد پالیسی) درافغانستان ادامه دهند و به دریای «آمو» برسند. وقتی‌در ین‌مأمول ناکام‌شدند، اهداف پیشروی خودرا به هند و کشمحدود کردند. لیکن مقاومت و تداوم مبارزهٔ قهرمانانهٔ قبایل دلیر افغان آنان‌راواداشت تابه‌قبایل از درملایمت پیش‌آیند واز«باجور» تا «بولان» به‌استقامت کوه‌ها یی که قبایل راازجلگه‌های هموار پشتون‌نشین‌در کرانه‌های غربی«اباسین»ورود«اندس» جدامیکنند، خط سرزی‌ودفاعی‌هند بریتانوی راپی‌ریزی کنند. لیکن درجریان تطبیق این پلان، تراژیدی بسیار بزرگ جدا کردن مناطق قبایلی از افغانستان ذهن‌استعمارگران رابخودجلب کردتابالاخره درسال ۱۸۹۳ چنین‌فاجعه‌بزرگ‌را بر افغانها تحمیل نمودند. فلهذا این خط سیاه در

سرزمین مردمانی کشیده شد که از لحاظ خونی و ملی یکی بودند و هستند و در ساحه یک دولت متمرکز بنام افغانستان که در زمان احمدشاه ابدالی حدود و مرزهای ملی خود را باز یافته بود، زنده گی بسر می بردند. انگلیسها برای اینکه این مناطق هم به قطعات کوچکی تجزیه شوند، قبایل آزاد را نیز به ایجنسیها تقسیم کردند و این عمل را وقتی انجام دادند که این قبایل علیه تصمیم انگلیسها که میخواستند افغانستان را تدریجاً نابود سازند، به مبارزه بر خاستند، جنگیدند و چنان جنگیدند که تاریخ جهان نظیر چنین مقاومت و چنین جنگهای وطنپرستانهٔ خونین را کمتر دیده بود. تنها قبیله وزیر هفت هزار حملهٔ بزرگ و کوچک را درجریان هشتاد سال علیه مواضع اشغالگران بریتانوی اجرا نمودند. و همچنان تا به آخرین زمانی که انگلیسها بر هند حکومت میکردند، تقریباً گونه یی از باج را به قبایل دلیر خیبر، اپریدیها و مومندها میپرداختند. یاد این پیکارها خاطره یی را در ذهنم متبلور میسازد:

زمانی در قبایل مهمند سفر میکردیم، ناگهان در فرورفته گیهای یک کوه سیاه سنگهایی سفیدی را دیدیم که معلوم میشد با دست چیده شده اند، پرسیدیم این چیست؟ گفتند قبایل مهمند در هجوم تاریخی بر نیروهای انگلیس به تعداد افراد خود سنگها را چیده بودند. هنگام بازگشت از جنگ هریکی سنگی را با خود برداشتند. سنگهای که باقی ماند، تعداد شهیدان قبایل را نشان میداد. سنگها را بعداً به صورت یادگار شهادت آن رادمردان آزادی دوست در همین جا باقی گذاشتند.

مهمندها این سنگها را بنام «ښایسته کانی» یعنی سنگهای زیبا یاد میکنند. برتانیا با تمام قدرتمندی یی که داشت، بعداز تسخیر نیم قارهٔ هند در هیچ وقت و زمانی و یا هیچ قدرتی قادر به کنترول و مطیع ساختن این قبایل نشد. فلهذا راه های دیگری را جستجو کرد. نخست به این قبایل تعهد سپرد که دولت بریتانیای کبیر به

سرزمین ایشان تعرض نخواهد کرد . پرتوکول هایی در این زمینه به امضاء رسانید و به آنان اطمینان داد که قبایل، آزاد باقی خواهد ماند. بعداً از آنها خواهش کرد، دربخشهای مختلف قبایلی یک یک نمایندهٔ سیاسی را به مثابه سفیر برای تفاهم وحفظ ارتباط دوستانه قبول کنند واین را هم البته بسیار محتاطانه و به تدریج انجام داد .این نمایندهٔ سیاسی را پولیتیکل اجنت نام گذاشتند و ساحه یی را که نماینده‌گی سیاسی در آن افتتاح گردید، از جانب دولت بریتانیه به نام پولیتیکل ایجنسی مسمی گردید . پولیتیکل ایجنتها آرام آرام از پوزیشن سفیران به پوزیشن نیمه حاکمان درآمدند . قبایل محتاج ، گرسنه و فقیر که در جنگها مغلوب نشده بودند ، توسط کارد و اسدار سیاسی ، عده یی از مشران و روحانیون خاین و رشوه خوار در بر ابر استیلا گران بریتانوی آهسته آهسته نرم شدند و انگلیسها در مناطق ایشان تشکیلاتی را به نامهای (ملکان ، خاصه داران و سلیشا) ایجاد کردند .ملکان حیثیت کارکنان سیاسی را داشتند و سلیشا حیثیت نگهبانان سرزها را وهمچنان خاصه داران تقریباً یک قدرتی مانند قوای امنیتی بود. انگلیسها ازطریق مستعمرات خود در هندوستان و کشورهای عربی و غیر عربی اسلامی عده یی از جاسوسان وطنفروش و ایمان فروش حرفوی در ظواهر اراسته بهشریعت را به نامهای گوناگون مجددیان ،گیلانیان ،سادات خودساخته و قلندر نمایان حرفوی به افغانستان و وادیهای سفلی پشتون نشین باساز و برگ مشیخت و طریقت فرستادند و دست اندر کار قبایل شدند . قبایل غلجایی را به مجددیان، قبایل درانی و کرلانی را به گیلانیان، عده یی را به پیر کرم شاه (لارنس انگلیس که خود را درجامهٔ اهل سلوك آراسته بود) و عدهٔ دیگر را به ماجب

خوران و مزدیگیران مخفی سپردند، تا راه را برای تسخیر تدریجی قبایل که در نبرد های رویاروی از ایشان شکست خورده بودند، اماده سازند و «مرغ طلایی» هندوستان را از طرف شمال غرب وقایه کنند. تدابیر بریتانوی، نه چنانکه میخواستند و میپنداشتند، تا حدودی مؤثر افتاد. تراژیدی فریب و سرکوب قبایل در زمان دولت به اصطلاح برادر اسلامی پاکستان هم ادامه پیدا کرد. پاکستان کاملاً روی همان سیاستهای استعماری انگلیس که در شرایط کنونی بسیار کهنه و بی تاثیر است، اتکا نموده است و اتکا مینماید.

به این بنیاد ایجنسیهای هفتگانه زیرین که فعلاً هم وجود دارند، پدید آمدند:
ایجنسی باجور، ایجنسی مومند، ایجنسی خیبر، ایجنسی ورکزی، ایجنسی کرم،

ایجنسی وزیرستان شمالی و ایجنسی وزیرستان جنوبی. ملکنرا نیز میتوان ایجنسی هشتم خواند و همچنان چهار منطقه سرحدی بر اساس سیاست استعماری برتیانوی به وجود آمده است، که عبارتند از کوهات، میراشاه، پشاور و درهٔ آدمخیل.

اکثر ایجنسی ها و مناطق سرحدی در زمان انگلیس ها شکل یافته اند:

تاریخ ایجاد این ایجنسی ها از ۱۸۹۰ تا به ۱۹۷۳ ادامه پیدا میکند. چنانکه ایجنسی مومند در سال ۱۹۰۱ و ایجنسی باجور در سال ۱۹۷۳ که هنوز تاریخش بسیار کهن نیست، ایجاد شده اند. در وقت سلطهٔ انگلیسها بر هند در تمام پروتوکول های مربوط به ایجنسیها قید شده بود که دولت هند بریتانوی حق مداخله در سرنوشت قبایل آزاد را ندارد. ایجنسیها نمیتوانند مقررات کشور بیگانه را

تطبیق نمایند. درایجنسیها که اکنون به‌اصطلاح به مناطق پاکستان مبدل گردیده اند،تابه‌آهسته‌گی وارد ساحه تحت‌تسلط پاکستان قرار گیرند ، هنوز هم قوانین و مقررات پاکستان‌تطبیق نمیشود . قبایل‌حاضر نیستند،این‌قوانین‌و مقررات را عملی‌نمایند .قبایل‌آزاددر ایجنسیها هیچگونه‌مالیه‌و تکسی‌به دولت‌بر تانیه‌نمی پرداختند و به‌دولت پاکستان نیز نمیپردازند.حمل‌سلاح‌در ایجنسیهاآزاداست. قبایل‌ایجنسیهاسلاح رابطورآزادانه خریدوفروش و تبادله و استعمال‌میکنند. ایجنسیهاتحت مقررات جرگه‌مشران قبایل اداره میشوندکه ماآنرا دراسناد و ستونهای حزبی‌و دولتی خودبه‌خودگردانی‌یاخود اختیاری قبایل‌تعبیر کرده‌ایم. این‌بود یک تحلیل مختصر راجع به چگونگی قبایل وویژه‌گی‌های آنها .حال میپردازیم به‌بررسی‌نقش‌سیاسی‌قبایل‌درارتباط‌به کشور انقلابی‌افغانستان :

در بارهٔ‌نقش‌سیاسی‌قبایل‌سرحدی باید گفت که نوارقبایل‌حیثیت‌دیوارفولادین کشورسان‌را دارد .این‌نواردرطول قرن‌هادربرابر تهاجمات شرق‌و غرب پایه‌دار واستوار قرارداشته‌است .نقش‌وطنپرستانهٔ قبایل‌سرحدی درسده های اخیر درحفظ هویت،آزادی ،استقلال و تمامیت‌ارضی‌افغانستان‌بزرگ‌بوده‌است . درین‌مورد‌مثال‌های‌زیادی وجود دارد. فکر میکنم بسیار نیازمند به توضیح نخواهد بود . فقط‌بصورت نمونه مثال ، مقاومت این قبایل ومبارزهٔ آنها راعلیه قوای متجاوز انگلیس‌بخاطر میاوریم :

مردم افغانستان‌دربرابرتهاجمات سه‌گانه دولت‌استعماری برتانیا فداکاری هاو قهرمانی‌هایی‌ازخود نشان‌دادند.قبایل همواره درجبههٔ‌مقدم‌مبارزه علیه‌این

نیروی استیلاگر که سرزمین ها و کشورها را یکی پی دیگری میبلعید، قد بر افراشت. هنگامیکه امیر امان الله به اراده مردم افغانستان برای جنگ آزادی خواهانهٔ میهنی قیام کرد ، سی و دو هزار عسکر که تنها شانزده هزار آن مسلح بود و نصف دیگرش تبراق، بوت و حتی لباس عادی را هم نداشتند، به پیکار آزادیخواهانه آماده گی گرفتند. در آن تنگنای شرایط، قبایل شرق، جنوب شرق و جنوب به کمک آزادیخواهان شتافتند. اکثریت این سی و دو هزار از قبایل وزیر، مسید و دوړ که کنار نیروهای مسلح افغانستان آمادهٔ جانبازی گردیدند، عبارت از آن افراد مسلحی بودند که در ملیشه های دولت بریتانیا برای حفظ سرحدات هند بریتانیه تنظیم گردیده بودند، آنها با شروع مبارزهٔ مسلحانه افغانها علیه دولت بریتانیا از صفوف نیروهای مسلح بریتانیه فرار کردند و به ارتش افغانی پیوستند و جانبازانه علیه مراکز نظامی و مراکز قدرت بریتانوی در بخش قبایل پشتون به پیکار وطنپرستانه پرداختند. فتح «تل» و تسخیر «وانه» و مناطقی در آن طرف خط جعلی «دیورند» در جوار پکتیا که یکی از صفحات درخشان تاریخ کشور ما را میسازد، محصول جانفشانی مستقیم این قبایل با اشتراک سایر اقوام و ملیت های افغانستان آنوقت میباشد. این قبایل حتی بعد از تمامیت استقلال افغانستان نیز به نبردهای خود علیه استیلاگران بریتانوی ادامه دادند.

امیر امان الله خان بنابر جبر شرایط آن زمان قادر نشد که خواست قبایل آزاد را مبنی بر الحاق مناطق شان به افغانستان آزاد تأمین کند و آن مناطق را به حیث جزئی از قلمرو افغانستان آزاد و مستقل آنوقت اعلان نماید.

امیر به این قبایل وعده داده بود تا آن زمان با انگلیسها مصالحه نخواهد کرد، که آزادی عام و تام مناطق افغانستان به شمول مناطق الحاق شده به هندبریتانوی که حدود آن تا دریای «سند» و «اتک» میرسد، به دست نیاید. ولی جبر شرایط، یعنی عدم مساعدت اوضاع سیاسی و عدم توازن قوا باعث آن گردید تا این ارمان بر آورده نشود.

قبایل جنگهای خود را ادامه دادند و امیر امان الله که به صورت علنی به آنها کمک کرده نمیتوانست، به صورت مخفی مبارزین را در اینجا و آنجا تشویق میکرد و با امداد حداقل مالی، از آنها حمایت مینمود.

قبایل نقش عظیمی را در تحکیم آزادی، حفظ استقلال، هویت و شرف ملی و حاکمیت ملی افغانستان ایفا کرده است و هنوز ایفا میکنند. ما در برابر قبایل بر ادر و اقعاً مقروض هستیم. آنان همیشه تا به امروز خود را افغان میشناسند. در ینجا شک ایجاد نشود که گویا ما از دیدگاه بر تری ملیت خود و یا به هدف جهانگشایی، یا ادعا بر اراضی فلان کشور و بهمان کشور، از ین مواضع صحبت میکنیم. ما صرف روی حقایقی صحبت مینماییم که برای همیشه در تاریخ ثبت و برای نسلهای آینده قابل بیان است. هویت افغانی قبایل چون آفتاب روشن است. دور نمیرویم، سه قرن اخیر را در نظر میگیریم. از زمان خوشحال خان ختک تا به امروز را که تمامی شعرایی که در پشتو نخوا علیا و سفلی، چه در بخش قبایل و چه در بخش پشتونهای آزاد شده از روابط اجتماعی قبایلی به ابراز نظر در بارهٔ هویت ملی خود پرداخته اند، لابد خود را افغان بر خوانده و افغانیت را مبدأ ملی خود قبول کرده اند. خوشحال خان ختک قهرمان ملی قبایل پشتون گفته است:

دافغان په ننګ سی وتړ له تـوره

ننګیالـی د زمـانـی خوشحال ختـک یم

ترجمه: من درحمایت افغانها شمشیر مرا به کمر آویختم .من مردی جنګی، سردی باحیثیت زمانه خوشحال ختک هستم .

و همین خوشحال ختک میګفت کـه :

تمول پښتون لـه کـنـدهاره تراټکه

سره یو دننګ په کار پټ او آشکـار

تـرجـمـه:

تـمام پشتونها از کندهار تابه کرانه های رود اتک در همه امور شرف وحیثیت خود شریک هستند.

محشاه خیال کاکاخیل چنین سروده است:

د خیبر دره خولاره دتلو راتلو ده

په کابل او پیښور کی افغان یو دی

ترجمه :

درهٔ خیبر صرف یک راه رفت و آمد است .افغان در پشاور و در کابل یکیست.

سخنان جاویدان خوشحال ختک به زمانی تعلق دارد که در بارهٔ ایجاد کشور پاکستان حتی تخیلی هم وجود نداشت و استعمار بریتانیا شناخته نشده بود.

عبدالغنی خان غنی شاعر، فیلسوف و ادبیات شناس پښتونخواه سفلی (پشاور) گفته است :

سر به ښکته نکړم که زرگونی کشالی لرم
ربه ښکته سه کړي چاته سر ته دافغان

ترجمه :

سرخم نخواهم کرد اگرچه هزارگونه مشکل دارم. خداوندا مگذار سر هیچ افغانی نزد کسی خم گردد.

کرامت شاه پولاد شاعر سردسدوست و سبارز آنجا چنین گفته‌است :

ساکه ونه گتمونوم د پلارنیکه خپل
بیابه نږدم نوم په ځان دافغان هسی

ترجمه:

من اگر نام پدر و اجداد خود را کمایی نکردم ،انگاه نام افغان را به‌هیچ وجه بر خود نخواهم گذاشت .

فضل اکبر سیلاب یکی از شعرای بااحساس ضد استعمار میگوید:

کوربه د ننگ دهرافغان جوړوی   دزړه‌په‌وینو به‌خپل ځان جوړوي
دغه طاقت د پښتنوطاقت دي   دا د افغان دخوشحال طاقت دي

ترجمه :

هر افغان از حیثیت سرزمین خود دفاع خواهد نمود و آن را به‌خون دل آباد خواهد ساخت این نیرو، نیروی پشتونها و نیروی افغان است.

رسول فریادی شاعر دیگر قبایلی فریادی دارد،بد ینگونه :

ایشیاپوه دختهوا ډانه ده درته وایم
اقبال گوره، ډیوه یی افغان بللی د ینه

ترجمه :

اقبال گفته که‌آسیا خانه‌یی ازگل است وافغانها چراغ این خانه اند.

همبسته گی‌فکری و عقیده وی شعرا ، ادبا و نویسنده گان قبایلی باسرزمین وسردم افغانستان اگاهانه بوده، مظهرفهم، پخته گی شعور شان میباشد.

ظهیرافریدی به‌مشابهٔ یک‌افغان برجوان‌افغان‌چنین ندابرمیکشد :

داسی وېناده چی را پورته شه‌افغان زلمیه
ورښکاره توره کړه دښمن ته‌دایمان زلمیه

ترجمــــه :

گفتارمن اینست که ای جوانان افغان برخیز و شمشیر ایمانت را به‌دشمن نشان‌بده .

ایوب صابر شاعر و نویسندهٔ مشهور کوهات سالها قبل، وقوع انقلاب را در پشتو نها پیش بینی کرده بود و آن زمان چنین گفته بود :

دپښتون ولس ناري راپورته کیږي

کږي لاري انقلاب وته سمیږي

ترجمه :

شعارهای توده های پشتون بلندمیشود و راههای پر پیچ وخم به انقلاب منتهی میگردد .

یا اینکه :

که په سر وي پر کهار باران دتورو

ټیټ به نشي په میدان کی دافغان سر

ترجمه :

اگر بارانی از ضربات شمشیر هم بر سر باشد در هیچ میدانی سرافغان خم نخواهد شد.

حمزه شینواری غزلسرای بزرگ پشتون میگوید :

نور همه غمو نه زغملی شم چی څه وي

بس خو یو غمو نه دافغان مه را کوه

ترجمه :

من همهٔ غمها را هر چه باشد تحمل کرده میتوانم، مگر غم افغان را برایم مده، که تحمل ناپذیر است .

فضل اکبر سیلاب شاعر وطنپرست میگوید :

داشنه زسري بەدوطن پەمینه

کور به دننگ دهر افغان جوړوي

توره پەلاس کی دهمت ساتی تل

دزړه پەوینو بەخپل ځان جوړوي

ترجمه :

این شیر های غران با عشق ورزیدن بەوطن ، خانهٔ حیثیت هر افغان را خواهند ساخت.

شمشیر همت را همیشه در دست نگه خواهند داشت، بەخون دل خانهٔ خودرا آباد خواهند نمود .

استاد حمزه شینواری بدینسان دادسخن داده است :

شکنشته پەدې کی چی مسلمان یمه زه

دلواړګی بسا شنده یمه منه ځوان یمه زه

هرګز بەفنا نه کړمه قاسی امتیاز خپل

ژوندون بەسي پەدېوي چي افغان یمه زه

ترجمه :

در ین‌شکی نیست من یک فرد مسلمانم و باشنده لوا رگی میباشم ویک‌جوان رشیداستم، هرگز امتیاز قومی خودرا فنانخواهم کرد و زنده‌گی من درین‌خواهد بود، که‌من یک‌افغانم .

روغ لیونی‌شاعر بزرگ چنین‌گفته‌است :

زه‌هغه توره‌یمه ننگ‌دافغان

چی زمانی به رانه خنگ کاوه

زمادرعبه دښمنان لړزیدل

زمانه ډاربه تل اورنګ کاوه

ترجمه :

من همان شمشیر حمایت‌افغان هستم که‌زمانه ازمن خودرا کنارمیکشید واز هیبت‌من لرزه‌بر اندام دشمن میافتید واورنگ همیشه ازمن میهراسید .

هیچ‌شاعری درآنجا خامه در کف نگرفته‌است که‌یک‌بار، دوبار، سه‌بار، ده بارخود را افغان نگفته باشد .مثالهای فوق نشان دهندهٔ آن است که قبایل وتمام‌پشتونهای آن‌طرف‌به‌افغانستان به‌حیث‌مادر وطن،به‌حیث‌پدر وطن ،بحیث قبیلهٔ‌حاجات ملی‌و اجتماعی وسیاسی‌خود نظر داشته‌اند .تمام‌مردم وملیتهای برادر درافغانستان تاجکها، هزاره‌ها ،ترکمنها ،بلوچها ، ازبکها ، نورستانیها ، پشه ییها ، زوریها ، فیروزکوهیها،تایمنیها وملیتهای خورد و کوچک دیگر از لحاظ‌تاریخی‌چنان جوششهایی بااین‌قبایل‌داشته‌اند که‌در تمام‌غمها ،شادمانیها

و افتخارات، همه خود را با آنها شریک احساس کرده اند. در شرایط کنونی قبایل بدون افغانستان و افغانستان بدون قبایل آزاد قابل تصور بوده نمیتوانند.

حزب ما معتقد است، که قبایل آزاد بدون حمایه و پشتیبانی دایمی و همه جانبهٔ افغانستان ما زنده نمیتوانند به موجودیت خود ادامه دهند و چنین روابط متقابل از کورهٔ آزمون زمان به در آمده است. ازاینرو ما اطمینان کامل داریم که این روابط در طول قرنهای آینده هم دوام خواهند کرد و از هم نخواهند گسست. در دوران انقلاب ثور امپریالیزم تلاش ورزید تا (به کمک پاکستان و وسیله قرار دادن آن و با سوء استفاده از نام اسلام و اتهام اینکه گویا جمهوری دموکرتیک افغانستان از اسلام عدول کرده است و عنعنات پسندیدهٔ قبایل را زیر پا گذاشته است) زون قبایل را به سنگر تجاوز علیه افغانستان انقلابی مبدل سازد. آنها بیش از یکصد و پنجاه کمپ در پاکستان، ایران و سنگیانگ چین برای اشرار ضد انقلاب آماده کرده اند و بخش بزرگ این کمپها وقف تربیت نظامی اشرار متجاوز بر قلمرو افغانستان شده اند. در زون قبایل همچنان دیپو - های بزرگ اسلحه و تجهیزات تجاوزگران جهت فرستادن مداوم آنها به کشور ما آماده شده است. رهبران کشورهای امپریالیستی ایالات متحده امریکا، انگلستان، المان غرب، جاپان و همکاران چینایی و غربی شان وقتاً فوقتاً از این کمپ ها باز دید میکنند. به آن پول، مواد و سلاحهای مرگبار میفرستند و میخواهند با استفاده از دالر و باروت سرنوشت قانونمند انقلابی افغانستان قهرمان را تغییر دهند. آنها میخواهند با دیکته سیاسی و فشار نظامی، جمهوری دموکراتیک افغانستان را از تعقیب اهداف انقلاب ثور منصرف بسازند. ولی قبایل آزاد سرحدی صدای اعتراض خود را علیه اسکان اشرار ضد انقلاب در زون اقامت شان و علیه سیاست ضد

افغانی نظامیان پاکستان و شرکا هرچه رسا تر ساخته اند ورساتر میسازند. حالا این مخالفتهاسیان قبایل و نظامیگران پاکستانی به تصادمات مسلحانه کشیده است. شما هر روز رادیو ها و وسایل اطلاعات جمعی سار او همچنین از پاکستان و کشورهای امپریالیستی را که علیه سادر سنگر نبرد تبلیغاتی و نظامی وسیاسی و اقتصادی قرار گرفته اند، میشنوید. درآنجا حالا قبایل دست به اسلحه زده اند و در نخستین گام جرقهٔ کوچکی از مبارزات خویش را در لندی کوتل مربوط ایجنسی خیبر و در جمرود که مرکز این ایجنسی است، نمایان کردند. ما از تجاربی که داریم برای شما باباور و یقین کامل میگوییم که این جرقه به یک اتش سوزان و به یک جهنم برای امپریالیستها وسداخله گران در افغانستان تبدیل خواهد شد. فروکش فعلی آن بیگمان موقتی وقانونمند است به این صورت زون قبایل سرحدی به محل تصادم تضاد ها مبارزه دوطرز تفکر، دوسیستم اجتماعی ودوایدیالوژی مبدل گردیده است وبنابر موقعیت ستراتیژیک خود اهمیت هر چه بیشتری کسب مینماید.

حوادث خیبر از نتایج جرگهٔ عالی قبایل سرحدی و نتایج سیستم جرگه ها، در مجموع محصول سیاست سالمی بوده که جمهوری دموکراتیک افغانستان به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان اتخاذ کرد. متأسفانه درآغاز انقلاب بعداز گذشت اندک زمانی قبایلیها بنابر عللی با انقلاب در سؤ تفاهم قرار گرفتند. برای ما توضیح این فصل و این صفحه کمی دشوار است. ما باور داریم همه این مطلب را میفهمند که وقتی مسایل عام کشور مورد بحث است در آنجا هیچ تعصب ، هیچ جانبداری از فلان سیاستمدار و فلان رهبری گنجایش ندارد ، باید حقایق را گفت باید صادق بود ، باید در تحلیل تابع نوسانات سیاسی نبود. و چنین است حکم علم و خرد سالم. رفیق لینین گفت

....بهترین سیاست، سیاست صادقانه است ....»

حالا چند عامل عمده را یادآوری میکنیم که در مورد انقلاب ثور باعث ایجاد سؤ تفاهم در بین عده‌یی از قبایل سرحدی و سردم افغانستان گردید. یکی تعقیب سیاست نادرست و بسیار ضد انسانی امین و گروه وی بود، که از طریق مهار کردن موقتی حزب، برنهضت انقلابی تحمیل گردید. دو دیگر وجود مواضع نیرومند طبقات حاکم و ستمگر شکست خورده، عادات و مؤسسات اجتماعی مسلط مربوط به ایشان. سه دیگر تحریکات وسیع پاکستان بر اساس ارادهٔ امپریالیزم و ارتجاع منطقه. چهارم عقب ماندگی توده های سردم به‌ویژه قبایل و عدم درک درست مسایل مورد بحث در انقلاب ثور را از طرف ایشان.

آنقدر مثالهای فراوان در این مورد وجود دارد که حتی گزینش و انتخاب آنها مشکل میشود.

راجع به امین چه باید گفت؟ در اینجا بسیار سردانی نشسته‌اند که امین را حتی قبل از به قدرت رسیدنش میشناختند. و اینجا سردانی هم نشسته‌اند که شاید برادران خود را، اعضای خانواده خود را، رفقای خود را و انسانهای بسیار ارزشمند و محترمی را که در محیط واحد با آنان مصروف کار بودند، در زمان زمامداری امین از دست داده‌اند. هنوز آوازه ها هموطنی که شکنجه های شبانه میدیدند در گوشهای ماطنین خود را حفظ کرده‌است. ما میشنیدیم و ما هم از آن جمله بودیم، هنوز آن ادمهایی را که شباهنگام بدون هیچ حکمی، هیچ محکمه‌یی و بدون هیچ گونه تحقیقی از خانه های شان میکشیدند و به قتلگاه هامیبردند به خاطر داریم.

عده‌یی باغرور به‌استقبال مرگ میرفتند، و به قاتلان دشنام میدادندو کسانی به‌عذر و زاری و ورشکسته‌گی دچار میشدند . آدمهایی را دیدم که‌قبل‌ازینکه به اعدام شان مبادرت‌شود، دندانهایش، کله اش، بینی‌اش‌و تمام جوانب وجودش‌را شکستند و خورد و خمیر کردند. درنیمه های‌شب من فریادهای‌ادمی‌را اشنیدم‌و قتی‌از دریچهٔ اتاقم‌به‌بیرون‌نگاه کردم‌او را‌شناختم‌همان‌شب او را به‌قتلگاه میبردند . ولی‌پیش ازآنکه‌او را برای کشتن ببرند ،دستش‌را‌ازبازو شکستانده‌بودند. وقتی‌ازوا عتراف میگرفتند‌دست‌شکسته‌اش‌را‌اذیت‌میکردند. انقلاب‌ثور به خاطر حمایت شرافت‌انسان، هرانسان که باشد، به خاطرحمایت ازانسان زحمتکش که‌آفریده‌گار همه‌نعمات مادی‌و معنوی است‌و به‌خاطر رفع‌ظلم، استثمار، بیعدالتیهای اجتماعی‌آغاز گردید، مگرامین واسینیان کار را به کجاها کشانیدند.

اصول‌و اهداف انقلاب‌ثور و اصول مرامی حزب دموکراتیک‌خلق‌افغانستان هرگزو به‌هیچ کسی‌اجازه نمیداد و اجازه نمیدهد که‌باشنده‌گان این‌وطن‌چنین زبون ،چنین‌کشته و برباد وچنین تعجیز شوند . ولی‌آنچه بودگذشت . تصادفات روزگار، گاهی‌ستمگری رامیتواند بر یک‌جریان عظیم‌انقلابی‌موقتاً مسلط‌سازد و در تاریخ‌ازین‌گونه نمونه‌ها و شواهد بسیار به‌چشم خورده‌است. گاهی‌یک‌ملت، یک‌حزب‌یا یک جامعه در یک‌مقطع‌خاص بنابرعلل‌مشخص و معین تحمیق میشود. هتلر هم عده‌یی ازمردم با کلتور و بافرهنگ، یک ملت کبیر و یک‌ملت‌باسوابق روشن یعنی‌ملت آلمان را‌تحمیق کردو آن‌را علیه‌منافع‌خودش و تمام بشریت‌قرارداد، و به هدف‌خرابی‌و ویرانی‌جهان‌سوق کرد. لهذاحفیظ‌الله امین

که گاهی از ما پرسیده میشود چرا به وی فرصت داده شد تا به چنین قدرت و ستمگری دست یابد، یک پدیدهٔ استثنایی نبوده است.

این ادعا که در زمان سلطهٔ امین انقلاب از مسیر اصلی خود منحرف گردید، یک واقعیت است. این یک حقیقت است. این یک دسیسه و حرف کینه‌جویانه نیست که بعضاً زعما برای اهانت و محکوم کردن به اصطلاح حریفان سیاسی خود میسازند. امین علیه حزب اقدام کرد. امین علیه انقلاب به پاخاست و امین علیه مردم جفادیده و رنج کشیده دست به مبارزه زد. شما به تاریخ حزب پر افتخار ما رجوع کنید. در چارراهیهای کابل، در قرا بر یکات در دهات و شاهراهها هنوز طنین مارشها و آوازش خاموش نشده است. شما این حزب را میشناسید. مشکلاتی که این حزب از سر گذرانده، باد شواریها یی که از لحاظ درونی و سیاست عام خود به آن مواجه شده، با آن آشنا هستید. نیروهای اصولی بعد از ینکه با صرف انرژی زیاد و مبارزه وسیع و طولانی موفق به وحدت حزب گردیدند و وحدت حزب منجر به تصرف قدرت سیاسی گردید و سبب سقوط دولت استبدادی چندین هزار سالهٔ این کشور شد، موجب سرفرازی، سربلندی، شهرت و آوازهٔ کشور و مردم ما در سراسر جهان گردید. همه میدانند که چه کسی در برهم زدن آن دست به خیانت برد. امین این دست پروردهٔ دشمنان صلح و آزادی بشریت. امین پس از این که خود را در قدرت دولتی تثبیت کرد، در صدد آن برآمد تا حزب واحد شده را دوباره دوپارچه سازد و آرزوی را که همیشه محافل امپریالیستی و طبقات حاکم ستمگر در سر میپروراندند، جامهٔ عمل بپوشاند. او برنامهٔ تخریب

و تجز به حزب را قدم به قدم تعقیب کرد و درین برنامه عده یی از رهبران حزب را استواری ساخت، عده یی را زندانی کرد، عده یی را کشت، عده یی را تصفیه کرد و عده یی هم گوشه گیر شدند. والبته حزب از آن رفقای سرسپردهٔ خود که در زیر زمین، سرزمین دردکانها، درمکتبها، درمندویها و دوراز شهرها، در کوهستانها، دره به دره علیه امین مبارزه کردند و زمینهٔ سرنگونی قاطع وی را آماده ساختند، سپاسگذار است. امین به مردم و انقلاب نیز خیانت کرد. امین به جای تعقیب مشی حزبی و برنامهٔ آن، نظریات شخصی خود را که بیگانه ازاصول حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود، درعمل پیاده کرد. مثلاً او به جای شعارهای دموکراسی ملی، شعار دیکتاتوری پرولتاریا رابالا کرد. به اهانت مناسک دینی، مشایخ و علما پرداخته، به اهانت موسفیدان قبایل دست زد. به طرد و تهدید سرمایه دارانی که برای آنها دربرنامهٔ انقلاب ملی و دموکراتیک ثور جای معینی وجود داشت، مبادرت ورزید. و روشنفکران غیرحزبی را ازانقلاب هراسانید. ومورد تعقیب ومجازات قرارداد. او برای بدنام ساختن دوستی عظیم شوروی، دوستی که عامل ضرورت عینی بقا، دوام واستحکام نظام نوین درافغانستان است، تلاش ورزید. به هر بیانیهٔ خود که نفرت درمردم ایجادمیکرد، به هر ژست خود که احساس کینه و انتقام رادرتوده های مردم دامن میزد، دو بار، سه بار و چندین بار نام اتحاد شوروی راتکرارمیکرد و همیشه تکرارمیکرد و به اینگونه درست درجهت مخالف منافع دوستی افغان شوروی عمل مینمود. بدینترتیب امین باانقلاب ثور با روح وجوهر آن، و بااصول مرامی، رهبران و وحدت حزب دموکراتیک خلق افغانستان خیانت کرد. امین مرام حزبی رازیرپا گذاشت ومردم را به حساب هیچ گرفت و بارها تکرار نمود که ما فقط به یک جامعهٔ

یک سیلیونی ضرورت داریم. امین فکر میکرد که افریدگار تاریخ است و حق دارد تعیین کند، چه تعدادمردمی درکشور زنده بمانند و چه تعدادی زایدند، و بایدبمیرند. او به اختلافات ملی دامن زد و به ملیتهای اقلیت، محروم وشرافتمند افغانستان اهانت کرد. ملیت هزاره راکه درواقعیت امر یک ملیت تحت ستم و زحمتکش بوده، به قلع و قمع قطعی تهدید کردو مورد اهانت ملی و تبعیض مذهبی قرارداد.

او اولین ضربات خورد را بالای ملیت پشتون وارد کرد. هیچ دره وقبیله یی وجود ندارد که امین بدانجاتانک نفرستاده و بمب نریخته باشد. او کار کشتار رابامردم منگلام در درهٔ کنرها آغاز کرد. قریه را آتش زد، قبیلهٔ شجاع ساپی رابه آتش توپخانه بست . به امر او بود که قتل عام قریهٔ «کراله» عملی شد.

سینه مردمان ناتوان، غریب و مستهلک، ولی شجاع قبیلهٔ ساپی رااماجگاه مرمیها قرارداد وجنگ راعلیه قبایل ازینجاشروع کرد.

امین باچنین سیاست ظالمانه وجابرانه جنگ داخلی رادامن زدو زمینه رابرای مداخله امپریالیزم ، ارتجاع داخلی وارتجاع منطقه آماده ساخت. سیاست نادرست وروش ضدخلقی او قبایل رادربرابر سیاستهای انقلاب ثور و دربرابر دولت مرکزی انقلابی بی اعتماد و بدگمان ساخت و به فکر واندیشهٔ مقابله و قیام انداخت. امپریالیزم از ین فرصت استفاده کرد، به تبلیغ قبایل آزاده پرداخت ودرصدد تهیهٔ سلاح، خوراکه و وسایل لوژستیکی برای مهاجرین برآمدو چانس ارزان بهای مبارزه

بـا انقـلاب ثور و افغـانستان بـه پاخاسته را بـه دست آورد. از اسلام آباد ، تهران لندن، واشنگتن ، بن، قاهره و پیکن و از هر کانون ارتجاع بین المللی صدا بلند شد: «وادینا ـ وااسلاما» .

در اوایل تا زمانی که ارادهٔ امین بر انقلاب تسلط نیافته بود ، ما هر روز در ارگ سلطنتی که به آن نام «خانهٔ خلق » را داده بودند، از سی الی سی و پنج هزار سراجعین، خصوصاً از سران قبایل پذیرائی میکردیم. اینها به ملاقات رهبران انقلاب میامدند. من شخصاً وظیفه داشتم تا این مهمانان را برای ملاقات منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان آن وقت آماده سازم. آنها با تمام شعارهای انقلاب توافق نشان میدادند. این اتهام ناروا است که میگویند مردم افغانستان انقلاب را درک نکردند. این تهمت بود ، که میگفتند : این ملت ناسپاس است و این تهمت بود که میگفتند : خلقها شعور طبقاتی ندارند . صحیح است که خلقها به گونهٔ دانشمندان وسیاستمداران به کنه مطالب پی نمیبرند ولی خلقها به غذا و لباس احتیاج داشتند و دارند . خلقها از روشهای مستبد انه احساس ذلت میکنند و صاحب احساس، غرور و عزت استند. زندگی را احساس میکنند و بهتر از هر دانشمند احساس میکنند و طبقهٔ خود را و موقف اجتماعی خود را در عمل روزمرهٔ زنده گی درک مینمایند. وقتی سیاست تحقیر آمیز گروه امین گریبانگیر مردم شد ، آنان خود را دریافتند و از انقلاب روگردان شدند . و اما علت دوم رسیدن قبایل از انقلاب ثور موضعگیری طبقات ستمگر و مواضع نیرومند اجتماعی ایشان بشمار میرود که تا دوران انقلاب بدون رخنه و صدمه باقیمانده بودند. بدینگونه

فیودالان ریشه دار ورؤسای قبایل که بعضاً بصورت عنعنوی ازچندین نسل بر توده‌های مردم، ملیتهای برادر و قبایل درمقام کلان‌شونده‌گی، اربابی و افسقالی حکمروایی میکردند و در پارلمانهای زمان قبل ازانقلاب بیشتر از ۸۰ فیصد کرسیها رادراختیار داشتند، همچنان‌سرمایه داران دلال جدیدالظهور که انحصار بلارقیب صدور و ورود بخشی از امتعه را به‌اشتراک دربار یان و شهزاده‌گان دریداختیار خود گرفته بودند، روحانیون بزرگ دلال (مثلاً گیلانیان‌وحضرت شوربازار) که‌ازعرصهٔ خانقاه داری‌تازمینداری بزرگ وتجارت‌خارجی‌و کاربانکی‌و فعالیت جاسوسی به‌نفع امپریالیزم مصروف‌بودند. وجودشبکه‌های جاسوسی کشورهای امپریالیستی که‌ازدوران استعمار کهن برتیانیاتادوران امپریالیستهای جهانخوار امریکایی- این مدعیان زورگوی مالکین زمین و کیهان- درکشورماگسترش یافته‌بود. اینها همه و همه‌دست بدست‌هم‌دادند ، توده‌های‌به پاخاسته‌راتخدیر کردند ودربارهٔ اهداف انقلاب ثوربه‌جعلیات‌واکاذیب دورازواقعیت وشرافت انسانی پرداختند.

واماعلت‌سوم رسیدن قبایل‌ازانقلاب - موضعگیری‌اشتباه آمیز عده‌یی‌ازملاها (علمای‌دین) بوده‌است که دراثرسیاست‌نادرست امین ، مداخله وتوطئه‌های ارتجاع‌منطقه وخصوصاً موضعگیری خصمانهٔ روحانیون بزرگ مربوط به شبکه‌های‌جاسوسی امپریالیزم که‌درقشری ازملا صاحبان خوشباور ومؤمن اثر داشته‌اند، پدیدآمده‌بود . طبق‌یک‌احصائیه‌تخمینی وغیردقیق درافغانستان حدوددوصدهزار ملا(امام‌مسجد، ملای‌مدرس، آخوند، طالب ، مرشدروحانی وغیره)وجوددارد. ملاهای افغانستان ازلحاظ بسته‌گی طبقاتی به طبقات واقشار

نادارو ناتوان جامعه تعلق دارند. اکثریت آنان از میان دهقانان برخاسته اند. پروسیجر تحصیلی آنان دشوار و تحقیر آمیز است. ایام کسب و طلب علم را با فقر و احتیاج سپری میکنند و وقتی بمقام ملا میرسند، در برابر حق الاجرت بسیار نازل در خدمت دیگران قرار میگیرند. عده یی از پژوهشگران ملاهای ما را نفهمیده با راهبان کلیسا ها مقایسه و مقارنه کرده اند. ملاهای ما با راهبان کلیسا از لحاظ امکانات و درآمدهای مادی قابل مقایسه نیستند.

البته ملاهای ما باید پالوگهای اساسی جامعه ما هستند و به خاطر آمیزش و نزدیکی وسیع به توده های مردم تأثیرات بزرگی بر آنان دارند. لیکن از ربع آخیر قرن ۱۹ تا امروز که افغانستان در ارتباط به حفظ منافع استعمار برتیانوی و سپس امپریالیزم و استعمار نو از جانب امپریالیزم بین المللی متهم تلقی شده است، نیروهای ارتجاع بین المللی و منطقه سعی ورزیده اند تا نقش علمای دینی و روحانیون کشور ما را به سود امپریالیزم و ضد صلح، آزادی و ترقی سوق دهند، به خاطر تحقق این هدف جهانخواران امپریالیستی عده یی از روحانیون تربیت شده در خارج را به صورت مال التجاره تدریجاً به کشور ما وارد و شهرت رسانیده اند.

عده یی از روحانیون نازل شده از کشورهای امپریالیستی و قبلاً استعماری، برنامه یی را طرح کردند که متوجه جلب و جذب و به حلقه کشیدن (مرید ساختن) ملاهای پاک و طنپرست میشد. آن ملاهای زبده که در کشور رتبارز میکردند، شخصیتهای اجتماعی میشدند، و در بین مردم جاذبه و نفوذ پیدا مینمودند، توسطه همین به اصطلاح روحانیون نازل شده جذب میگردیدند. به آنها شستشوی روانی

و عقلی داده‌میشد. به این لحاظ ملاهای محدود وطن‌فروش و بی‌وجدان که هیچ گاهی پابند اصول شریعت اسلامی نبودند، به ارزشهای وطندوستی و انسانی پابندی نداشتند واصول امریکایی و انگلیسی را تعقیب‌میکردند. درمیان روحانیون شریف و وطن پرست مابه دروغ پراگنی و تفتین علیه دولت انقلابی سا دست بردند، و باعث‌شورش‌در بخشی از جامعه خصوصاً در قبایل کشور گردیدند. آنها باسؤاستفاده‌ازمعتقدات‌مقدس‌مذهبی عده‌یی‌از اهالی‌زحمتکش‌ما را اغوا کردند.

آنان را علیه کشورشان، علیه‌انقلاب نجات بخش ثور و علیه آینده شگوفان و خوشبختی خودشان قرار دادند.

طوریکه پیش ازاین اشاره کردیم، تکفیر انقلاب و اغوای عده‌یی ازمردم زحمتکش کارانی و تصادفی نبوده، بلکه نتیجهٔ بخشی‌ازبرنامه‌های پیشبینی شدهٔ نیروهای امپریالیستی و دستیاران مرتجع و منطقوی ایشان بوده‌است. برای اثبات‌این مطلب بهتر است به تجربهٔ زمان امیر امان الله غازی مراجعه کنیم و یکبار دیگر دقیق‌شویم که‌اخلاف همان‌روحانیون واردشده ازقلمرو بریتانیه (مجددیان شوربازاری و گیلانیان) که در تکفیر نهضت امانی نقش‌خائنانه‌خود راایفا کرده‌بودند، هم‌اکنون نیز نقش خود را درضدیت‌باانقلاب ثور را ایفا میکنند وبدون‌هیچگونه حجاب و ستر، سیاست و سلاح امپریالیستی را به کمک مرتجعین‌پاکستان‌وعربی علیه‌آزادی، استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت‌ارضی افغانستان انقلابی به‌کار میبرند. تعدادملا های که‌توسط ایشان به‌صفوف‌ضد انقلاب‌جذب‌گردیده‌اند، ازسه‌هزار تجاوز میکند. جنگ‌فرسایندهٔ طولانی به‌ملاهای ساده، عقل‌سیاسی دادوموجب‌انشعابهای اضافی درایشان گردید. خونریزی

و فتنه گستری که موجب ایجاد روابط با جبههٔ جهانی امپریالیزم و ارتجاع میگردد، بخش فاسد شده و ضد انقلابی قشر ملا را در افغانستان گسترش بیشتر داده است. ملای ضد انقلاب، دیگر آن مرد دعاگوی و سادهٔ دیروزی نیست. او مقام مشخص خود را به حیث ایدیولوگ طبقات حاکم ستمگر و جبههٔ جهانی ضد صلح و ترقی - که میخواهد تاریخ را به عقب برگرداند، باز یافته است.

من یکسال قبل سندی را توسط دوستان پاکستانی خود از یکی از آرشیفهای لندن به دست آوردم. سند آرشیف لندن هویت مکمل هفتصد و سی و چهار نفر جواسیس قبایلی و افغانی را، که مرکب از ملاها، ملکها، روشنفکران و بعضاً رجال دولتی میباشد، با شناسایی مکمل ایشان ثبت کرده است. در سند وظایف سپرده شده به هر فرد جاسوس با مقدار معاش و امتیازات منظور شده توضیح گردیده و محفوظ ژورنالهای استخباراتی بریتانوی بابت سال ۱۹۴۴ میلادی میباشد.

وظایف اکثریت این جواسیس به تبلیغات ضد شوروی محدود شده است. بنابرین دلایل، برای ما شکی باقی نمیماند که جنگ اعلان ناشدهٔ امپریالیستی ضد جمهوری دموکراتیک افغانستان و کمپاین وسیع پروپاگندی ضد افغانی و شوروی آن، ادامهٔ همان جنگ آغاز شدهٔ امپریالیستی میباشد که هدف آن تأمین سروری و آقایی بر ملل آزاد جهان و استفاده از امکان ترقی اقتصادی تمام بشریت به نفع خود و ضد عدالت همگانی میباشد.

اینهمه، حرفهای ساده نیستند. اینها حرفهای غیر علمی و غیر مستند نیستند. ما امیدواریم که بتوانیم این حقایق را که هنوز در سینهٔ تاریخ مدفون استند ون

این بازیهای پشت پرده‌را برای آگاهی مردم افغانستان و خاصتاً روشنفکران خود بدانسان که‌در خور اقناع شان‌واقع گردد به اثبات برسانیم.

علت‌دیگر رسیدن قبایل همانا تحریکات وسیع خصمانهٔ پاکستان درمیان‌قبایل میباشد که به مشوره‌و هدایت امپریالیزم ایالات متحدهٔ امریکا سازمان داده‌میشود. امریکاییها‌به پاکستانیها گفته اند که وجود افغانستان‌انقلابی‌و نیرومند‌در جوار پاکستان نظامیگر به‌رژیم ضیا‌اجازه نخواهدداد که‌نقش ژاندارمی منطقوی خود را‌به سود امپریالیزم و به هدف سرکوب نهضتهای آزادیخواها نه‌ملی ضدامپریالیستی درنیم‌قاره‌هند، افغانستان، شرق عربی و بحر هند) ایفا کند. پاکستانیها ـ طوریکه ازاظهارات رسمی مقامات‌بلندپایهٔ نظامی‌و دیپلوماتیک آن نیز برمیاید، جنبش انقلابی افغانستان را‌منبع الهامی برای نهضت دموکراتیک وملی ضد فیودالی وضد امپریالیستی مردم پاکستان‌خصوصاًپشتونها و بلوچهای همجوار تلقی‌میکنند. روی‌این‌دلیل‌و دلایل‌فراوان دیگری که‌توضیح‌آن درچوکات این مختصر نمیگنجد، پاکستانیها به‌تکفیر انقلاب ثور و تحریک قبایل وسایر مردم‌افغانستان دست زدند و نه‌تنها به‌آن محدودنما ندند ،بلکه نقش اساسی مبارزهٔ مسلحانه و تجاوز رویاروی رابرجمهوری دموکراتیک‌افغانستان عهده دار شدندو کشور خود را در اختیار کاسپهای اشرار ، گداسهای سلاح وسهمات امپریالیستی و پایگاههای تربیت نظامی‌ضدافغانی قرار دادند وابتکار کشتار بیرحمانه ووسیع افغانها توسط افغانها را‌به‌دوش گرفتند.

باآغاز جنگ اعلان ناشدهٔ امپریالیستی علیه افغانستان انقلابی ، ایالات متحدهٔ امریکا،متحدین غربی و چینایی اش و دولتهای ضد خلقی ایران و پاکستان به سازماندهی کمپهای اشرار در مناطق قبایلی دست زدند. بدینگونه به اصطلاح کمپهای مهاجرین در خاک قبایل پاکستان ،سرزمینهای ایران و چین به وجود آمدند و تشکل کردند . امپریالیست ها که در مورد افغانها مطالعات عمیقی داشتند ، ازین وضع که خود شان به شکل مصنوعی به وجود آوردند وسیعاً سؤ استفاده کردند. آنها برای ضدیت با انقلاب افغانستان و برای سرکوب نیروهای انقلابی و مبارزه با جهان صلح ، سنگر قبایل را انتخاب کردند و خواستند که قبایل را به حیث یک نیروی جنگی رزمی متحد کرده، در یک صف با مهاجرین افغانی علیه دولت انقلابی به جنگ وادارند. ولی قبل ازآنکه افغانستان را میان پاکستان، ایران و چین به مناطق نفوذ تقسیم کنند و پیش ازآنکه زمینه برای چنین یک افتضاح ملی فراهم شود ، نیروهای اصولی و متحد حزب دموکراتیک خلق افغانستان به سلطهٔ باندسیاه امین خاتمه دادند و زمینه های وسیع استفاده دشمنان انقلاب ازنیروی قبایل و امکانات سیاسی مربوط به آن راازبین بردند.

اتحادشوروی ،این دوست مطمئن و دیرینهٔ افغانها با قبول هر نوع مخاطره، خواست جمهوری دموکراتیک افغانستان را در امر کمک نظامی،اقتصادی و سیاسی به جمهوری دموکراتیک افغانستان که مطابقت به معاهدات گذشته بین دو لتین دار دو مطابق حکم ماده ۵۱ منشور ملل متحد میباشد، صمیمانه پذیرفت . و مارا در وضع

نازك، دروضع دشواری که افغانستان سور دمداخلات بیشرمانهٔ امپریالیستی قرار گرفت و هستی کشور سور دسوال بود، جوانمردانه دستگیری نمود.

به این بنیاد سرحلهٔ نوین در انقلاب شکوهمند ثور آغاز شد و وحدت مجدد حزب دموکراتیک خلق افغانستان تأسین گردید.

حزب ازمشی انحرافی یی که توسط امین طرح شده بود، بازگشتانده شد و به‌جای شعار سیادت پرولتاریا، شعار جبههٔ دموکراتیک ملی تحت نام جبههٔ ملی پدروطن ازسرگرفته شد و بعداً چنین جبهه‌یی عملاً ایجا دو کنگره اول آن تاسیس گردید. سازماندهی مجدد امور اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و دفاعی آغاز گردید. عفو و آزادی همهٔ زندانیان سیاسی اعلان و تطبیق شد. دربین این زندانیها هیچ تفکیکی صورت نگرفت که، کی به کدام ایدیالوژی، به کدام حزب و یه کدام موضع سیاسی ارتباط دارد. حتی حزب اجزأت کرد که انسانها یی را با سوانح بسیار خطرناک سیاسی شان نیز از زندانها رها کند. شخصی به نام سیاف که حالا در پاکستان دارای یک دستگاه و بارگاه ارتجاعی و باندی مربوطبه امپریالیزم میباشد، نیز درقطار این آزادشده‌گان بود. همچنان وزرای دولت سابق، افرادخانوادهٔ سلطنتی، جنرالها، رؤسای قبایل، تاجران و مربوطین احزاب قبل از انقلاب، همه و همه از زندان بلاقید و شرط وبدون دادن تعهدات و تضمین آزاد شدند.

حزب بار دو باره دررأس همه نیروهای انقلابی و وطنپرست قرارگرفت، و وحدت مجدد حزبی را تأسین کرد. تماسی مبارزین، کدرها و رهبران حزبی

را به استحکام وحدت دعوت نمود و هنوز در ین راه مبارزه میکند. آن عده رفقایی را که در سازمانهای جداگانه تنظیم شده و از حزب مادر جداگردیده بودند، دوباره به همگامی و همپایی متحدانه فراخواند و با عدهٔ محدود دیگری که تا هنوز هم با حزب مادر گره نخورده اند، در تماس است تا همدوش و همصف پیکارگران دیگر حزب علیه دشمنان خلق افغانستان با همبستگی آهنین بیدریغانه دست اندر کار شوند. حزب، امین و حلقهٔ فشرده یی را که طراحان سیاست قاتلانه و غارتگرانهٔ وی بودند، به مجازات مناسب حال شان محکوم کرد. البته این خواست و ارادهٔ مردم افغانستان بود و باید چنین میشد.

حزب اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان را به مثابهٔ قانون اساسی موقت به تصویب رسانید. و مطابق به اصول اساسی، قوانین گوناگون دیگر را در عرصه های مختلف زنده گی پیریزی می نمود. قوای مسلح که بسیار مضمحل شده بود در سراسر افغانستان تعداد آنها به چهل و پنج هزار نفر میرسید، دوباره سازمان داده شد. یک اردوی نیرومند، یک خارندوی بیدار و استوار و همچنان وزارت امنیت دولتی را به وجود آورد. کار پیگیر سازمانده ی وسیع سیاسی و وطنپرستانه با ملیتها، اقوام و قبایل کشور آغاز گردید. جرگه یا کنفرانس شخصیتهای اجتماعی کشور (مورخ عقرب ۱۳۶۲)، کنفرانس قوماندانان وابسته به گروههای ضد انقلاب تسلیم شده به دولت (مورخ حوت ۱۳۶۱) صدها جرگه و جلسهٔ دیگر در ولایات با مردم سازمان داده شد و اخیر الامر لویه جرگه به مثابهٔ زنده نگهداشتن عنعنهٔ دیرینه و ملی مردم افغانستان دایر گردید.

بعداً دولت انقلابی ماجرگه عالی اقوام و قبایل سرحدی را دعوت کرد. سپس شوراهای مرکزی ملیت هزاره عملاً به کار آغاز نمود و در ین او اخر شورای مرکزی جرگه عالی قبایل سرحدی رسماً افتتاح شد و همچنین اعضای جرگه قومی ملیت نورستانی، جرگه یی که قبلاً به خاطر سازمانده ی مبارزه علیه امین و گروهش ایجاد شده بود، در موافقت با جمهوری دموکراتیک افغانستان رهسپار کابل زمین گردیدند و از جانب دولت انقلابی با حرمت فراوان واستقبال شایان پذیرفته شدند. دولت به تمام ارگانهای محلی توصیه کرد تا در امور قبایل مطابق به عنعنات قبول شدهٔ خود آنان یاری و همکاری نمایند. به امور دینی، کلتوری و عنعنات سایر ملیتها از جمله اقوام و قبایل سرحدی توجه لازم به عمل آمد. از سال ۱۳۶۲ به این طرف یک ملیارد و دو صد و پنجاه ملیون افغانی جهت سر و سامان دادن امور دینی و مذهبی، توسط دولت به مصرف رسیده است و اکثر این وجوه در قبایل مصرف شده است. این مبلغ سه بار بیشتر از مبالغی است، که مدت پنجاه سال سلطنت نادر ظاهر و همچنین داود به هدف خدمات مذهبی مصرف گردیده است.

حزب در سال (۱۳۶۱) کنفرانس سرتاسری خود را ایجاد نمود و یکبار دیگر بر وظایف خود مطابق به خواست زمان و شرایط نوین غور و تعمق کرد. حزب تمامی جرگه های عنعنوی قبایل را که در زمان امین و قبل از انقلاب بی اعتبار شده بودند، دوباره زنده ساخت و به آنها رونق بسزایی داد.

تا حال در حدود هشتاد و هشت جرگه در مناطق قبایلی به نام جرگه های محلی دایمی مشورتی قبایل سرحدی به کار خویش آغاز نموده اند. قبایل از طریق این جرگه ها و همچنین از طریق شوراهای محلی ارگانهای قدرت و ادارهٔ

دولتی و سازمانهای جبههٔ ملی پدر وطن در ادارهٔ سیاست، اقتصاد، مسایل اجتماعی و فرهنگی مناطق خود وسیعاً اشتراک میکنند. با تعقیب چنین مشی، حزب قادر شد که مردم افغانستان را خصوصاً زحمتکشان قبایل و کوچیان تحریک شده را وادار به یک تأمل و وادار به یک قضاوت وطن پرستانه سازد. در لویه جرگهٔ تاریخی که در ماه ثور سال ۱۳۶۴ دایر گردید، تقریباً در حدود دوهزار نمایندهٔ ملیتهای مختلف اشتراک کردند. همه میدانند که جرگه یک عنعنهٔ قدیمی کشور ما میباشد. در جرگه آن بخشها یی از جامعه که در روابط قبایلی زنده گی میکنند و همهٔ آن بخشها یی که از ارتباطات قبایلی آزاد شده‌اند، اشتراک میکنند. جرگه ها از جرگه های کوچک دهاتی تا به لویه جرگه را که نماینده‌گان همهٔ مردم ما در آن اشتراک مینمایند و سرنوشت کشور خویش را تعیین میدارند، در بر میگیرد. ولی لویه جرگهٔ سال ۱۳۶۴ با لویه جرگه های گذشته تفاوت کیفی داشت. در لویه جرگه های گذشته، حتی زمان میرویس نیکه، احمدشاه بابا، بعداً امیر شیر علی خان و اعلیحضرت امان الله خان معمولاً بزرگان قبایل، علمأ و مشایخ و بعضاً رجال بزرگ دولتی و شخصیتهای اجتماعی جامعه مطابق بصوابدید سلطان و فرمانروای آن زمان دعوت میشدند و روی مسایل مشخص طرح شده بحث میکردند. ولی در انقلاب ثور، لویه جرگه از لحاظ ترکیب اجتماعی و از لحاظ شیوهٔ گزینش اعضای خود به مراتب دموکراتیک تر بوده است. رفقایی که برای نظارت گزینش نماینده‌گان به اطراف فرستاده شدند، صلاحیت گرفتند که باید به خود مردم اجازه بدهند تا فرستاده‌گان خویش را طبق شناخت خود برگزینند. ما در ارادهٔ مردم به خاطر گزیدن نماینده‌گان شان مداخله نکردیم (گرچه

درلویه‌جرگه هامعمول است که دولت مدعوین راسیگزیند) امادراین لویه جرگه اشخاص مورد اعتمادمردم و قبیله،صاحب هرعقیده و اندیشه‌یی که بودند انتخاب گردیدند. باوردارم که درسراسر کشورودرتمام‌ملیتهای افغانستان نیزاین پرنسیب‌مراعات گردیده‌است.دولت‌جمهوری دموکراتیک افغانستان تحت‌رهبری‌حزب د.موکراتیک خلق افغانستان به‌زحمتکشان افغانستان این مالکین بالاستحقاق کشوروانقلاب نیزاین امکان رافراهم نمودتا نماینده‌گان خویش‌رابه‌لویه‌جرگه‌بفرستند. نماینده‌گان کارگران، دهقانان ، سازمانهای اجتماعی ازجبهه‌ملی‌پدروطن،سازمان زنان، سازمان‌جوانان ،کوپراتیفهای دهقانی‌و اتحادیه‌های اصناف‌وقوای مسلح، درلویه‌جرگه سهم‌گرفتند.نماینده‌گان لویه‌جرگه‌ازتمام‌طبقات و اقشار جامعه بادرنظرداشت ترکیب ملی‌به‌صورت دموکراتیک‌انتخاب‌شدند.درلویه‌جرگه‌سیاست‌دولت،اهداف‌انقلاب ،مسایل‌عمدهٔ مربوط‌به‌سیاست‌داخلی‌وخارجی‌حزب،همه‌دربرابرمردم قرارداده‌شد.باورمندیم که‌شمااسنادمربوط‌به‌لویه‌جرگه‌رامطالعه کرده‌اید.لویه‌جرگه‌به‌حیث‌مرجع‌عنعنوی قدرت‌مردم‌فیصله کرد، که‌سیاست‌داخلی و خارجی‌جمهوری‌دموکراتیک‌افغانستان‌به سودمردم‌افغانستان‌است‌ومورد‌تائیدمیباشد.لویه‌جرگه رهبری‌حزب‌دموکراتیک خلق‌افغانستان رادرانقلاب ملی‌دموکراتیک افغانستان تائید نمود .لویه‌جرگه همچنان‌ازمبارزهٔ بی‌امان علیه اشرار بیوطن‌وعلیه ضدانقلاب پیشتیبانی خویش رااعلام داشت.لویه‌جرگه‌دوستی‌خلل‌ناپذیر بااتحاد شوروی‌رابه‌حیث بخش بسیارمهم‌وسفیدوبخش‌جدایی ناپذیر سیاست‌خارجی جمهوری دموکراتیک افغانستان ، دانسته و ورود قطعات محدود آن کشوررابه افغانستان‌مطابق به‌مصالح انقلاب ومردم افغانستان خواند وآن‌رامورد تائیدقرارداد .

به این صورت سردم عملاً در یافتند که دیگر سیاست انحرافی آغاز شده از سوی امین و رژیم دیکتاتوری سیاه او برای همیش از بین رفته است و سیاست داخلی و خارجی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و جمهوری دموکراتیک افغانستان، مطابق به خواست و منافع سردم شجاع، دلیر و ستمدیدهٔ افغانستان پیرو زو جانشین آن گردیده است.

در ۳-۲-۳-۲ ماه سنبله ۱۳٦۴ جرگهٔ عالی قبایل سرحدی به کار خویش آغاز نمود. شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان مسایل مشخصی را در برابر این قبایل قرار داد. شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان از قبایل سرحدی خواست تا در استحکام حاکمیت انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان ودر حمایت ، حفاظت و ستر سرحدات کشور نقش وطنپرستانه خودرا یفانمایند. جرگهٔ عالی قبایل سرحدی فیصله کرد تا برای بازگرداندن مهاجرین افغانی از پاکستان و ایران همکاری خودرا با جمهوری دموکراتیک افغانستان شدت بخشد. جرگهٔ عالی قبایل سرحدی از قبایل خواستار آن شد تا وحدت درونی خود را و همچنان وحدت و جوشش خودرا باسایر ملیتهای افغانستان تأمین وتعمیق کنند. جرگهٔ عالی قبایل سرحدی از سردم تقاضا کرد تا از خودگردانی و خوداختیاری قبایل آزاد، دفاع نمایند. در برابر تجاوزگرانی که به سرزمین آنها چشم دوخته اندو میخواهند آن را به سنگر جنگی ضد انقلاب افغانستان مبدل بسازند، ایستاده گی به خرج دهند. در نتیجه جرگه به فیصله های سهمی نایل شد که در زنده گی سیاسی قبایل هرگز سابقه نداشته است. نماینده گان قبایلی در جرگه ـ عالی قبایل سرحدی هر فقره ارائه شده درفیصله نامه رابا تکرار سوگند تایید



بیکردند و فریاد میزدند که باسوگند میخوریم تااین فیصله هارا عملی نماییم .
سیاست داخلی و خارجی جمهوری دموکراتیک افغانستان منحیث المجموع
وخصوصاً درمورد حفظ سرحدات مورد تائید وتائید زیغ اناناقرار گرفت. نمایندہ
گان قبایل تعهد سپردند از انقلاب ثور همه جانبه پشتیبانی نمایند و در دفاع از
آزادی و خودمختاری درونی قبایل آزاد وعودت مهاجرین به وطن ابایی
شان از هیچگونه همکاری وفداکاری دریغ نورزند . اندیشه های تشویش
آورکه جوانه های آن دراثر پروپاگندو کاردو امدار دشمن در ذهن نمایندہ
گان قبایل افشانده شده بود و شاخ و برگ میکشید، از ریشه خشکیدو آنان به
امیدواری، بادلگرمی و پشتیبانی جدی ازجمهوری دموکراتیک افغانستان به
مناطق خود عودت کردند و دست برادری، دست وفاداری ،دست دفاع از ارمانهای
انقلاب ثور را به افغانستان انقلابی دراز نمودند . قبایل تعهد سپردند که
سیاستهای امپریالیستی را که از جانب ایالات متحدۂ امریکا توسط پاکستان
و سر تجعین منطقه و چین تعقیب میشود، سردود خواهند شمردو ناکام خواهند
کردو علیه آن به مبارزه بر خواهند خاست . قبایل تصمیم گرفتند که سر
زمین خود را از اختیار وتصرف اشرار ضد انقلاب بیرون بیاورند .
و پیمان استوار بستند که به ارمانهای انقلاب ثور وفادار

بمانند. آنان باور خود در ابراینکه قبایل بخش تفکیک ناپذیر و جدایی ناپذیر افغانستان انقلابی میباشند ،در جلسات رسمی جرگهٔ عالی به تکرار و بصورت جمعی ابراز کردند. بر این بنیاد است که جمهوری دموکراتیک افغانستان با قبایل سرحدی که هنوز در چهار چوب روابط بسیار کهنه و عقبماندهٔ قبایلی زنده گی میکنند، سیاست سالم خود را عیار کرده است. جمهوری دموکراتیک افغانستان برای قبایل برنامه های رشد اقتصادی و اجتماعی گسترده یی را روی دست دارد. در این برنامه ها انکشاف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و همچنین شرکت دادن قبایل در اداره سیاست ،اقتصاد، مسایل اجتماعی و دفاع از وطن شامل میباشد هیچگاه ودرهیچ دولتی قبل ازجمهوری دموکراتیک افغانستان قبایل سرحدی درحیات سیاسی کشور با چنان وسعتی اشتراک داده نشده بودند. آنان هرگز با چنان گسترده گی و ژرفایی درچنین سازش بزرگ مردم سراسر کشور و زنده گی رشد کنندهٔ خلقهای بیدار شدهٔ افغانستان شریک وهمراه نبوده اند . برای جامعهٔ علم و فرهنگ کشور چنین اوجگیری نهضت و جوشش توده های به پا خاستهٔ مردم به مثابه حادثهٔ بزرگیست که خیلی کم و به ندرت در تاریخ تطور کشورها و خلقها اتفاق میافتد. پس نباید بهت زده و از روی ناباوری به آن نگریست . باید از دگرگونیها به خاطر درک بهتر قانونمندی تاریخ و به خاطر شناخت آینده هایی که ما را استقبال میکنند استفاده کنیم و وظایف خود را در ابرای علم و دانش جهانی انجام دهیم .

SULAIMAN LAYEQ

A Short Account of the Pashtun Tribes



DRA Academy of Sicences
Social Sciences Center
Kabul
1986

متن بیانیهٔ رفیق سلیمان لایق عضو بیروی سیاسی
کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان،
وزیر اقوام و قبایل و رئیس عمومی اکادمی علوم
جمهوری دموکراتیک افغانستان درسمپوزیم کمیسیون
مشترک تاریخ دانان افغان ـ شوروی .

دلو ۱۳۶۴

مختصری در بارهٔ قبایل پشتون



ضمیمه مجله آریانا

۱۳۶۵